

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال سوم
شماره ۳۰ - شهریور ۱۳۸۱ - سپتامبر ۲۰۰۲

"عفاف" یا زفاف

مارکس و انگلس این بزرگترین آموزگاران پرولتاریا در اثر دورانساز خود "بیانیه حزب کمونیست" در مورد خانواده و اتهاماتیکه بورژوازی به کمونیستها می‌زند می‌آورند: "و اما خانواده! حتی افراطی‌ترین رادیکالها نیز از این قصد پلید کمونیستها به خشم در می‌آیند.

خانواده کنونی بورژوازی بر چه اساسی استوار است؟ بر اساس سرمایه و مداخله خصوصی. این خانواده بصورت تمام و کمال تنها برای بورژوازی وجود دارد و بی‌خانمانی اجباری پرولتارها و فحشاء عمومی مکمل آنست. خانواده بورژوازی طبیعتاً با از میان رفتن این مکمل خود از بین می‌رود و زوال هر دو با زوال سرمایه توأم است.

ما را سرزنش می‌کنند که می‌خواهیم به استثمار والدین از اطفال خود خاتمه دهیم؟ ما باین جنایت اعتراف می‌کنیم.

ولی شما می‌گوئید که وقتی ما بجای تربیت خانگی تربیت اجتماعی را برقرار می‌سازیم، گرامیترین مناسباتی را که برای انسان وجود دارد از میان می‌بریم. اما مگر تعیین کننده پرورش خود شما جامعه نیست؟ مگر تعیین کننده این پرورش آن مناسبات اجتماعی که در درون آن به کار پرورش مشغولید و نیز دخالت مستقیم و یا غیر مستقیم جامعه از طریق مدرسه و غیره نیست؟ کمونیستها تأثیر جامعه در پرورش را از خود اختراع نمی‌کنند، آنها تنها خصلت آنرا تغییر می‌دهند و کار پرورش را از زیر تأثیر نفوذ طبقه حاکمه بیرون می‌کشند.

هر اندازه که در سایه رشد صنایع بزرگ پیوندهای خانوادگی در محیط پرولتاریا بیشتر از هم می‌گیلند و هر اندازه که کودکان بیشتر به کالای ساده و افزار کار

ادامه در صفحه ۲

واقعگرایی کمونیستی یا مطلقگرایی بورژوائی

سرمایه‌داری آنها را کور و کر کرده است و حتی تولید تسلیحات و افزایش تصاعدی آن را برای انجام انواع و اقسام جنایات علیه بشریت امر مثبتی می‌دانند زیرا آتیه شغلی آنها تامین است و خطر بیکاری آنها را تهدید نمی‌کند. آنها به آگاهی طبقاتی کاذب دست یافته‌اند و منافع شخص خود را بر منافع جمعی طبقه کارگر که دوران‌دیشانه منافع آنها را نیز در بر می‌گیرد ترجیح می‌دهند. خوشبختی نسبی یکی بر بی‌خانمانی مطلق صدها و هزاران نفر بنا می‌شود. این خواننده توفانی مانند بسیاری از مردم در تحت تأثیر تبلیغات ایدئولوژیک بورژوازی است و ریاکاری بورژواها را چون سکه زر پذیرفته است.

کمونیستها آنقدر صمیمیت دارند که به صراحت می‌گویند نظریه مارکسیسم لنینیسم یک نظریه علمی است و مبتنی بر سه رکن اساسی دانش بشری است. این سه رکن عبارتند از فلسفه، اقتصاد و سیاست. در عرصه فلسفی کمونیستها ماتریالیست هستند و به اصول دیالکتیک اعتقاد دارند. ماتریالیسم دیالکتیک اساس فلسفی نظریه کمونیستهاست. بر این اساس که کسی تاکنون ادامه در صفحه ۴

خواننده‌ای به ما ایواد می‌گیرد که ما چگونه این حق را به خودمان می‌دهیم که نظریات کمونیستی یعنی مارکسیسم-لنینیسم را درست بینداریم و سایر نظریات را نادرست. وی می‌پرسد چگونه ما خود را محق می‌دانیم که برای مردم جهان فقط نسخه مارکسیسم-لنینیسم بیچیم. چطور بخود حق می‌دهیم که فقط ایدئولوژی خود را راستین تلقی کنیم و بقیه نظریات را نادرست به حساب آوریم. وی سپس این را از روحیه مطلق‌گرای کمونیستها و انحصارطلبی آنها می‌داند و با یک مهر باطله "اشتباه محض" بر نظریات ما انتقادش را پایان می‌رساند.

این خواننده محترم توفان که بنظر ما صمیمانه و با احترام به ما نامه نوشته و نظریات خویش و انتقاداتش را به ما صریحاً بیان کرده است طبیعتاً در اشتباه مض غوطه می‌خورد و در مورد درک از مفاهیم و مقولات اجتماعی با ما در یک خط قیّار ندارد. به تاریخ و مسایل اجتماعی از نظرگاه منافع سرمایه‌داری نگاه می‌کند. اینکه خود تا به چه حد بر این واقعیت واقف است امر دیگری است که فقط عمل اجتماعی محک آن است. کارگران فراوانی هستند که ایدئولوژی

حنائی که رنگ ندارد

۱- هدف از این کار مصرف داخلی است و رژیم می‌خواهد خود را قدرقت در مقابل مردم نشان دهد با این ادعا که بر همه چیز مسلط است. حتی از جزئیات فعالیت‌های ضد رژیمی که ده‌ها سال بی‌وقفه! بطول انجامیده در هر دقیقه با خبر بوده است.

۲- رژیم می‌خواهد روشنفکران را ارعاب کند و سیامک پورزند باید نقش سر معروف آقاگرگه را ایفاء کند.

۳- رژیم می‌خواهد به جناح موسوم به اصلاح طلب تسلط خویش را بر اوضاع نشان دهد و به جو خفقان و ارعاب بیافزاید.

ولی بیشتر به نظر می‌آید که این اقدامات خودفریبانه از روی استیصال رژیم است. از روی ترس آنهاست، از روی ندانم کاری است. زیرا آنها که در مقابل موج مقاومت و اعتراض مردم به همه وسایل مثبت شده‌اند و کاری از پیش نبرده‌اند چون غریق بینوائی به هر پرکاهی می‌چسبند تا بقای خود را توجیه کنند. این دست و پا زدن‌ها، رژیم جمهوری اسلامی را در پاتلاق کثافات خود بیشتر فرو می‌برد.

رژیمی که رازی برای مخفی کردن نداشته باشد و از مردم نترسد نباید هراسی از محاکمه علنی سیامک پورزند با حضور خبرنگاران و نمایندگان رسانه‌های گروهی و حتی حضور وکیل مدافع وی در دادگاه

ادامه در صفحه ۳

سیامک پورزند را با زور شکنجه و ارعاب، با زور فشارهای روحی و تعزیر اسلامی به پای مصاحبه پیش ساخته در سیمای جمهوری اسلامی آوردند تا آنچه را که آیات اعظام از قبل تهیه دیده و آرایش کرده بودند تأیید کند و بزیر آن امضاء بگذارد.

این برنامه‌های مسخره تلویزیونی دیگر در ایران بُردی ندارد. زیرا مردم ایران آگاه‌تر از آنند که فریب این گونه تبلیغات مضحک را بخورند. از هر کس در ایران پرسید جز تمسخر و محکوم کردن این روش حکومت کلمات دیگری برای بازگوئی این ماجرا به شما عرضه نمی‌کند.

رژیم جمهوری اسلامی با این کار فقط خودش را مسخره می‌کند و میخ دیگری بر تابوت جمهوری اسلامی می‌کوبد. جالب اینجاست که هم مردم می‌دانند این مصاحبه‌ها تحت فشار و ساختگی است و هم رژیم اسلامی می‌داند که دروغ می‌گوید و دروغگو دشمن خداست!؟

مسئولین این رژیم باید آنقدر عقل داشته باشند که بدانند تأثیرات چنین اقداماتی واژگونه است. یک نظر خواهی عمومی می‌تواند این واقعیت را بر ملا سازد. پرسش این است که بچه دلیل رژیمی که با این کارش فقط سند محکومیت خود را ارائه می‌دهد و آبروی خود را می‌برد باین کار دست می‌زند؟ بنظر می‌رسد تفاسیر زیر را می‌توان بر آن بیان کرد.

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

عفاف یا..

مبدل می‌گردند، بهمان اندازه یاره سرائی‌های بورژوازی در یاره خانواده و پرورش و روابط محبت آمیز والدین و اطفال بیشتر ایجاد نفرت می‌کند.

بورژوا زن خود را تنها یک ابزار تولید می‌شمرد. وی می‌شود که افزارهای تولید باید مورد بهره‌برداری همگانی قرارگیرند، لذا بدیهی است که نمی‌تواند طور دیگری فکر کند جز اینکه همان سرنوشت شامل زنان نیز خواهد شد.

وی حتی نمی‌تواند حدس بزند که اتفاقاً صحبت بر سر آنست که این وضع زنان، یعنی صرفاً افزای تولید بودن آنان، باید مرتفع گردد.

وانگهی چیزهای مضحک‌تر از وحشت اخلاقی عالیجنابانه بورژواهای ما از این اشتراک رسمی زنها، که به کمونیستها نسبت می‌دهند، نیست. لازم نیست کمونیستها اشتراک زن را عملی کنند، این اشتراک تقریباً همیشه وجود داشته است.

بورژواهای ما، باینکه زنان و دختران پرولتارهای خود را تحت اختیار دارند، اکتفاء نمی‌ورزند و علاوه بر فحشاء رسمی لذت مخصوصی می‌برند و قتیکه زنان یکدیگر را از راه بدرکنند.

زناشویی بورژوازی در واقع همان اشتراک زنان است. حداکثر ایرادیکه ممکن بود به کمونیستها وارد آرند این است که می‌خواهد اشتراک ریاکارانه و پنهانی زنان را رسمی و آشکار کنند. ولی بدیهی است که با نابود شدن مناسبات کنونی تولید، آن اشتراک زنان که از این مناسبات ناشی شده، یعنی فحشاء رسمی و غیر رسمی، نیز از میان خواهد رفت (مانیفست حزب کمونیست، فارسی، چاپ پکن صفحات ۶۱ تا ۶۳).

حال این سخنان داهیانه آموزگاران کمونیسم را با آنها ماتیکه جمهوری اسلامی و آخوندهای مزدور رژیم پهلوی در ایران به کمونیستها می‌زدند مقایسه کنید تا ببینید که پیشگویی‌های مارکس و انگلس تا به چه حد صحت خود را به اثبات رسانده است.

رژیم آخوندی که یک رژیم سرمایه‌داری و بورژوائی در لباس مذهبی است توانست مجموعه جامعه اسلامی را با وعده‌های دروغین فساد زدائی به فحشاء عمیق بکشاند. آنها در بدو انقلاب به قلعه شهرنو حمله کردند زنان بدبخت و فلک زده و مستضعف شهرنو را که خود قربانیان جامعه طبقاتی بودند به بند کشیدند، پاره‌ای از آنان را اعدام کردند تا به خیال خود فحشاء را بزدایند، در شهرنو را بستند به مصداق این مثل که از "دل برود هر آنکه از دیده برفت" و آنوقت با موجی از فساد و فحشاء که دلایل عمیق اجتماعی و فرهنگی دارد در جامعه روبرو شدند. اسلام در عمل به عکس آن چیزی رسید که از نخست ادعای اصلاح آنرا را داشت زیرا ایدئولوژی اسلامی شدت عقب ماده و ارتجاعی و ضد بشر است. آنها بدنبال "مطلقها" که در مغز آنان کرده‌اند

می‌روند. چون حکومت آنها ولائی است و ولی فقیه بر سر کار است و مسلمان هستند و اسلام بر همه چیز نظر می‌افکند و رهبر عالیقدر خامنه‌ای زمام امور را در دست دارد و در کتاب آسمانی قرآن فحشاء مذموم شناخته شده است پس فحشاء وجود ندارد و نمی‌تواند در جامعه اسلامی وجود داشته باشد. چون مغز کوچک من آن را نمی‌پذیرد پس نیست. آنها با نفی واقعیت‌ها، جامعه را بر اساس دروغ پیا کردند و خود به سر منشاء آسیب زدگیهای اجتماعی بدل شدند.

در جامعه‌ایکه آزادی جنسی تکفیر می‌شود و با آتش دوزخ مجازات می‌گردد، در جامعه‌ایکه فقر و مسکنت قوت لایموت را از دهان خانواده‌ها ربوده است و خانواده‌ها از هم می‌پاشند و کسی را توانائی بر پائی خانواده نیست، در جامعه‌ایکه بعلت خود فروشی اسلامی و انکار دورویانه آن از جانب ولی فقیه و جمهوری اسلامی بیماری مرگ آور ایدز بعلت عدم نظارت سازمانهای بهداشتی سرسام آور توسعه می‌یابد زیرا این منطق هولناک حاکم است که یک فرد مسلمان بیماری ایدز نمی‌گیرد و ایدز بیماری غربی هاست، در جامعه‌ایکه مردم از هراسناکی مجازات سنگسار برای حفظ "عصمت" و "عفت" اسلام عزیز هراسی ندارند و بریش آخوندها می‌خندند، در جامعه‌ایکه سران قوم هر کدام عشرتکده و شهرنوی خصوصی خود را از قبیل "سونای زعفرانیه" دارند، دیگر تبلیغات بورژوازی علیه کمونیستها رنگی ندارد. و همه می‌بینند که نظریات کمونیستها هر روز بیشتر صحت خود را ثابت می‌کنند. حال در پرتو این مسایل به بحث "شیرین عفاف" به پردازیم که بیشتر طنین "زفاف" دارد.

همین چندی پیش بود که در زیر نظارت خانواده رفیق دوست که از همان خانواده میدان داران شعبان بیمخهای رژیم جمهوری اسلامی است عشرتکده‌ای در کرج برای رسیدگی به وضعیت زنان فراری و سرپرستی دختران خیابانی کشف شد که مرکز فساد قانونی و رسمی نوع اسلامی آن بود. بر ملا شدن این ریاکاری آخوندی که تاثیرات تکان دهنده‌ای در جامعه ایران داشت آخوندها را واداشت تا بحث مربوط به صیغه را که از زمان ریاست جمهوری رفسنجانی مطرح کرده بودند مجدداً به عنوان مرحوم دردها و آسیب زدگیهای اجتماعی مطرح کنند. ظاهر قضیه این است که با صیغه کردن زنان مشکلات جنسی خانواده‌ها بصورت رسمی و مذهبی حل می‌شود و از مزاحمت‌های اداره گسترده دایره منکرات و خواهران زینب و "پاسداران نوامیس" کاسته شده و از مزاحمت‌های خیابانی آنها که اخیراً به درگیریهای فراوان منجر می‌شد که ترس رژیم را موجب شده بود کاسته می‌گردد. از این گذشته امر صیغه تناقض آزادی جنسی را نیز از طریق سحر و جادوی کلمات غیر قابل فهم عربی حلال و پاکیزه می‌کند.

ایجاد خانه‌های زفاف زیر لوای ریاکارانه اسلامی "عفاف"، تزویر اخلاقی جمهوری اسلامی را می‌پوشاند و در عین حال قلعه‌هایی با برج باروی شهرنوی جدیدی است که بر سر در آن نام بزرگ پاکدامنی و "عفت" را چسبانده‌اند، تا زشتی عملشان پنهان شود.

این خانه‌ها محل شکار دختران و زنان مستمند و زیبایی خواهد بود که از طریق مافیای آخوندی به کشورهای عربی کرانه خلیج فارس اعزام می‌شوند. آخوندها فهمیده‌اند که صادرات فحشاء شغل پردرآمدی است. این واقعیت را می‌توان در سبک کار مافیای اروپا دید که ممالک اروپای شرقی را به فاحشه خانه اروپای غربی بدل کرده‌اند.

مسافری از ایران می‌گفت، ایران تا بلند منطقه است و دارد با کشور تا بلند از تصدق سر اسلام ناب محمدی با موفقیت رقابت می‌کند.

نظارت بر "آزادی جنسی اجباری" که همان فحشاء رسمی است از جنبه بهداشتی برای ممانعت از اشاعه بیماری ایدز که رژیم جمهوری اسلامی آنرا نفی می‌کرد بسیار با اهمیت است و این را سرانجام افزایش قربانیان این بیماری در کلّه آخوندها فرو کرده است و یا شاید هم خود آنها و یا آقازاده‌های آنها به این بیماری دچار شده‌اند و حال به فکر راه‌حلهای اسلامی افتاده‌اند و عقل قاصرشان سرانجام به خانه‌های "عفاف" رسیده که از هر نظر جای فال است و تماشا.

ریاکاری حکام در قدرت اعمم از اقتدارگرا و یا اصلاحات چپی را از اینجا متوجه می‌شوید که هیچکدام از آنها سعی نمی‌کنند نقطه ضعف این طرح را بر ملا کنند.

از نظر اسلام شیعه دوازده امامی صیغه آزاد است. یعنی جنس مذکر می‌تواند زنی را برای تمتع جنسی با مبلغ معلوم و به مدت معلوم به عقد خود در آورد. این مدت فرضاً از چند دقیقه تا ۹۰ سال هم می‌تواند باشد. مبلغ آن نیز میتواند پول بخور و نمیر تا مبالغ سرسام آور را در بر بگیرد. یعنی همان کاری که قبلاً در قلعه شهرنو انجام می‌گرفت و پولی به آخوند داده نمی‌شد. پول را آنروزها قوادی بعنوان "خانم رئیس" می‌گرفت. در اینجا جای شغلها عوض می‌شود. اگر در نظام گذشته ریشه‌ای فحشاء با ریشه‌های اجتماعی آن در این نظام فرقی نکرده است، اگر در نظام گذشته قوادان و چاقوکشان و تقاله‌های اجتماعی از قبل خود فروشی زنان قربانی و فقیر طفیلی وار زندگی میکردند، نظام جمهوری اسلامی می‌خواهد آنرا بعد یک مناسبات انتقاعی، به حد یک ساختار مافیائی و شبکه سرمایه‌ساز ارتقاء دهد. در پای این سرمایه‌گذاری مدرن همه آن اعتقادات مذهبی که بر زبان می‌راندند کشته می‌شود.

همه می‌دانند که بنا بر ادعای مذهبیها وقتی زنی

ادامه در صفحه ۳

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

عفاف یا..

مسلمان به امر صیغه با مردی مسلمان تن می دهد باید مطابق همان قوانین سه ماه و ده روز عده نگاه دارد. وی حق ندارد در این مدت به مرد دیگری صیغه شود. و چنانچه از مردی صاحب فرزندی شد این فرزند نیز مانند سایر فرزندان از مال و منال پدری ارث می برد. بگذریم از آنکه این شروط هیچگاه عملی نشده است و لباس صیغه را برآزنده تن روسپیان از آن جهت ساخته اند تا کار جامعه مرد سالار را توجیه کند، ولی کتمان این شروط از زبان سخنگویان مذهبی از هر جناح آن حاکی آن است که نمی خواهند لفظ متداول فاحشه را در مورد زن صیغه که کالای بدنش را در بازار شهوت عرضه کرده و به خریداران راغب به قیمت های نازل به فروش می گذارد بکار گیرند و پرده از چهره ریاکاری رقیب بردارند. آن تفسیری که آنها از زن صیغه برای کسب حداکثر سود در بازار بساز و بفروش سرمایه داری می کنند بدون نگهداری "عده" است زیرا زنی که باین شرایط تن در دهد کارش نقض غرض است و نه می تواند زندگی مسکینانه خود را که علت علل این کار بوده بچرخاند و نه فایده ای به شبکه قاچاق زنان ایرانی و صادرات آنها به ممالک عربی می رساند. صیغه ای که سه و ماه روز صبر کند به چه کار می آید. آخوندها و آقا زاده های آنان به صیغه هائی نیاز دارند که کار "آکورد" بکنند تا کیسه های آنها پر شود. ثروت سرمایه داری اسلامی بر انبوهی از فقر و مسکنت مردم، برکوهی از محنت خانواده های پاشیده، بر تیر روشنائی چشمان در انتظار کودکانی که بر در دوخته شده است تا مادرشان از راه برسند و شکم آنان را سیر کنند، بر غم بی پایان پدرانیکه از شام شب شکمشان را سیر می کنند و با چشمان گریان سر بر بالین می گذارند زیرا می دانند که این محصول کار چند ساعته دختر پر امید آرزوی آنها بوده است که چنین آب می شود، بر پا شده است. سرمایه داری حتی نوع مذهبی آن جامعه را به اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر بدل می کند. به انسانهاییکه آزادی خود را در کاهش روز شمار مرگشان می بینند و آنهائیکه برای خود و رهبرشان طول عمر فراوان در ناز و نعمت آرزو می کنند. این است جامعه ای که فقط اسلامی نیست سرمایه داری نیز هست و این نکته است که دشمنان پرولتاریا و کمونیستها آن را کتمان می کنند. دکتر شهین علیای زند، روانشناس و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی معتقد است: "طرح رقت بار تاسیس خانه های به اصطلاح "عفاف" یکی از دردناکترین و کوبنده ترین طرح هائی است که در این چند سال اخیر در جامعه ارایه شده است و عمق این فاجعه تا به حدی است که به نظر من تمامی زنان و مردان جامعه باید بپاییزند و مسئولان در مقابل این تحقیر و توهین عظیم ایستادگی کنند".

وی ادامه می دهد: به نظر می رسد مدیران مدعی این

جامعه، حال که به دلیل ناشایستگی و سوء مدیریت در گسترش رفاه اجتماعی و تعدیل آسیب های اجتماعی اقبالی نداشته اند تصمیم به تعمیم دادن و همگانی کردن آسیبها گرفته اند و از این رو حتی از قشر محصلین، یعنی کسانی که کمتر از ۱۸ سال دارند دعوت کرده اند تا در این فاجعه دردناک شرکت کنند. وی ادامه داد: "وقتی در جامعه ای قبح چنین رویدادی تا بدین حد شکسته می شود که از محصلین یعنی نوجوانان زیر ۱۸ سال نیز برای همکاری در این راستا دعوت به عمل آید وقوع هر اتفاق و جنایت دیگری نیز امکان پذیر خواهد بود. علاوه بر این الصاق واژه عفاف به مراکز فحشاء آن ته مانده فرهنگ و اصالت این ملت ستمدیده را به نابودی خواهد کشاند".

خانم دکتر شهین علیای زند بذرستی این عمل میران مدعی این جامعه یعنی خامنه ای و رفسنجانی و اعوان و انصار آنها را مروج فحشاء نامیده است. وی بر ملا می کند که اصرار دست اندرکاران به دعوت از دختران ۱۸ ساله تنه آبروی ما را نیز از بین میبرد ولی ترویج فحشاء باید زنان زیر ۱۸ سال را نیز در بر بگیرد زیرا بازار فروش این کالا در جهان و شیخ نشین خلیج فارس خریدار بیشتری دارد.

البته این بحث در ایران نه از توسعه فحشاء جلو می گیرد و نه از کسب و کار آخوندها و درآمدهای کلانی که از این راه به جیبهای خود سرازیر می کنند. ولی یک چیز نتوانست جنبه عملی پیدا کند و آن اینکه نام فاحشه خانه را با خانه "عفاف" عوض کنیم. حتی معجزه اسلامی هم نمی تواند این کار را بکند. آخوندها شغل شریف "جاکشی" را به گردن انداخته اند و تلاش آنها برای گرفتن عنوان مدیران و یا مسئولین خانه های "عفاف" و "حفظ قدوسیت" و "پرهیزکاری" خویش در

انظار عمومی کاملاً بیهوده است. بهمین علت است که هیچ مقامی حاضر نیست مسئولیت انتشار و دفاع از این طرح را بعهده بگیرد. روابط عمومی قوه قضائیه با صدور اطلاعیه ای تصریح کرد: قوه قضائیه ضمن رد دخالت در طرح "خانه های عفاف" آنرا نافی ارزشهای معنوی و بنیان مستحکم خانواده می داند.

حیات نو در شماره ۸ مرداد می نویسد: "از سوی دیگر مشاور رئیس دفتر نماینده ولی فقیه در سپاه با صدور اطلاعیه مشابهی تصریح کرده است، در این طرح که تهیه آن به دو دستگاه اجرایی (بدون ذکر نام) نسبت داده شده است، به عضویت نماینده ولی فقیه در سپاه در هیئت امنا اشاره شده است در حالی که نماینده ولی فقیه در سپاه نسبت به موضوع مذکور بی اطلاع بوده و نسبت دادن خلاف واقع آن قابل پیگرد است". خواننده توجه دارد که خود طرح و بنیان آن قابل پیگرد نیستند ولی نسبت امری که ظاهراً نه طرحش اشکالی ندارد و نه بنیانش مرتکب گناهی شده اند، به

نماینده ولی فقیه قابل پیگرد است. از این حساب ساده معلوم می شود که این طرح با رضایت ولی فقیه و یا منسوبان به ایشان مطرح شده است و از حمایت شخص ولی فقیه برخوردار است.

حنا...

داشته باشد. این تلاشها نشانه هراس از مرگ رژیم جمهوری اسلامی است که در بحران عمیقی بسر می برد و مشروعیت خویش را در نزد مردم و حتی بخشی از حاکمیت از دست داده است. این رژیم حتی فاقد آن هویت اسلامی است که هر روز و هر شب آنرا در بوق تبلیغات خود به صدا در می آورد. رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی فقط در حفظ و نگهداری قدرت سیاسی می کوشد. در این راه است که از هر وسیله ای برای استمرار دادن به این وضعیت استفاده می کند. حتی اگر این وسایل بی ثمر باشد. اینجاست که رژیم به بن بست رسیده است و می خواهد با حلوا حلوا کردن آنها دهان خود را بیشتر شیرین کند، خود را تسکین دهد. حال آنکه مردم ایران از هر عقب نشینی رژیم برای کسب سنگرهای مبارزه و امتیازات بیشتر استفاده خواهند کرد.

حزب کمونیست کارگری...

کسب معاش است. تلاشی است بیهوده تا استراتژیستهای امپریالیستی این جریان را که حمایت کرده، تبلیغ نموده و پروراندند و بعنوان بخشی از "اپوزیسیون انقلابی" در ایران پذیرند و آنها را برای روز مبادا و انحراف جنبش انقلابی طبقه کارگر پروار کنند. این است ماهیت تئوریهای این حزب.

این حزب فاقد اساسنامه و انضباط سازمانی است زیرا خود را برای جنگ طبقاتی آماده نکرده و نمی خواهد بکند. آنها نیازی به حزبی پولادین ندارند و مسحور تبلیغات بورژوازی امپریالیستی هستند. ضوابط سازمانی آنها بنا بر مصالح روز تغییر می کند و دستخوش هوا و هوس مرجع تشخیص مصلحت این حزب است. آنها کیش شخصیت را سریش وحدت سازمانی خود کرده اند که کوچکترین قربانی با مارکسیسم لنینیسم ندارد.

(ادامه دارد)

کمکهای مالی رسیده

رفیق ع-کسا. از آلمان ۵۰ یورو
رفیق دوناتوس تمبرارسالی
رفیق ف از آلمان ۵۰ یورو
رفیق د از آلمان ۵۰ یورو
از کمکهای شما سپاسگزاریم

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

واقعگرایی...

نتوانسته منکر آن شود، تمام تاریخ فلسفه را می‌توان به مبارزه میان فلاسفه ایدئالیست و فلاسفه ماتریالیست تقسیم کرد. حد وسطی وجود ندارد. یا باید بر تقدم ماده بر شعور و یا باید بر تقدم شعور بر ماده در مورد پرسش اساسی فلسفه صحه گذارد. در پاسخ باین پرسش اساسی است که تاریخ فلسفه بنا شده است و با تکامل علوم و تاثیرات آن بر فلسفه که مادر تمام علوم است صحت نظریه ماتریالیستها روز بروز بیشتر ثابت شده و بیشتر نیز ثابت می‌شود. اتفاقاً در برخورد باین مسئله اساسی است که شما می‌توانید این پرسش دیگر را طرح کنید که آیا جهانی که ما را در بر گرفته است قابل شناخت است و یا شناختنی نیست و آیا معرفت انسان از این جهان قابل انکاست و یا نمی‌توان بر این دانش و نتایج بی‌برو برگرد آن تکیه کرد. خواننده عزیز ما با توجه به این واقعیت است که باید برای ما روشن سازد که ما باید در کدام طرف قرار بگیریم. در جهان بیش از این دو نظریه فلسفی نظریه دیگری وجود ندارد. همه فلاسفه جهان را می‌توان باین دو گروه تقسیم کرد. طبیعتاً این فلاسفه بر حسب تکامل علوم و نتایج مترتب بر آن در تنوع شکل یکسان نیستند و این است که خواننده را فریب می‌دهد و تصور می‌کنند که با سبلی از نظریات گوناگون و تنوع افکار روبرویند. حال آنکه همه آنها یک چیز را می‌گویند و برای اثبات یک امر معین قلم می‌زنند و هر کدام از آنها به بخشی از مسایل می‌پردازند. ولی اگر این پوسته ظاهری را بدور افکنید تاریخ فلسفه را می‌توانید در این قالبها بگنجانید. این ما نیستیم که قالبی فکر می‌کنیم این ایدئولوژی خارج از ماست که طبقاتی است و از واقعیت وجود در طبقه عمده اجتماعی در جهان سرمایه‌داری نشأت می‌گیرد. طبقه کارگر و طبقه بورژوازی.

آیا می‌توان هم ماتریالیست بود و هم ایدئالیست؟ آیا می‌توان هم به دانش بشری اعتماد کرد و هم آنرا انکار نمود؟ آن حد وسطی که خواننده توفان پیشنهاد می‌دهد تا صفت "مطلقگرا" به ما نچسبد یک توهم غیر قابل دسترس نیست؟ و روشن نیست در کجا قرار دارد. طبیعتاً ما کمونیستها ماتریالیست هستیم و به تقدم ماده بر شعور در مورد پرسش نخستین فلسفه و طبیعتاً تاثیرات متقابل دیالکتیکی آنها بر هم اعتقاد داشته و به مرز بی‌پایان دانش بشری و تکامل روزافزون آن ايقان کامل داریم زیرا جهان را ساخته و پرداخته یک "عقل کل" و یا "روح و ایده مطلق" و یا "خدای توانا" نمی‌دانیم که بر همه چیز داناست و بشر را بر اساس خلق و خوی خود از چننه دانشش در طی زمان بر اساس اراده و تلون مزاجش برخوردار می‌کند. بر آغاز کائنات، تاریخی گذشته و بر انتهای آن حدی قائل شده است. به مبدأ و موخر اعتقاد دارد. ما به این "مطلقگرایی"

افتخار می‌کنیم.

ولی آیا ایده‌آلیستها و یا بورژواها مطلقگرا نیستند و به مطلقیت ایده "روح" و "جهان بدون ماده" اعتقاد ندارند؟ مسلماً که چنین نیست. آنها نه تنها مطلقگرا، بلکه مستبداند و تا جهان بشری بوده است با ایده‌های مترقی انسانها در تمام زمینه‌ها چه فلسفی و چه سیاسی با زندان و شکنجه اعدام مبارزه کرده‌اند. همینکه سراسر جاده ترقی بشریت از خون زحمتکشان و رهبران آنها، از خون کمونیستها و خلعهای تحت ستم گلگون است بهترین شاهد آن است که مستبد و خونخوار و مطلقگرا به مفهومی که این خواننده عزیز بکار می‌برد چه کسی است.

کمونیستها علم اقتصاد سرمایه‌داری را بررسی کرده قوانین درونی آنرا شناخته و باین نتیجه رسیده‌اند که جامعه سرمایه‌داری بر اساس احترام به اصل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید بنا شده و سرچشمه ثروت سرمایه‌داران بهره‌کشی از انسانهاست. این جامعه بر اساس استثمار و استعمار انسانها زندگی می‌کند. مارکسیسم نشان می‌دهد که برای پایان دادن به بربریت سرمایه‌داری و نجات قطعی انسانها باید نظام سرمایه‌داری را سرنگون کرد و اقتصاد با نقشه و متکی بر مالکیت اشتراکی را بجای اقتصاد سرمایه‌داری نشاند. خواننده توفان بخود زحمت نمی‌دهد تا این نظریات کمونیستها را رد کند. اینکه کسی به جامعه سرمایه‌داری انتقادی داشته باشد و این چنین نشان دهد که این فقر و فاقه در جهان نتیجه اشتباهات سرمایه‌داری یا تبلی انسانها و یا نبود رهبران اندیشمند است در حقیقت از موجودیت نظامی دفاع می‌کند که سرمنشاء همه این بدبختیهاست. مارکسیسم نشان می‌دهد که سرمنشاء جنگها و بیعدالتیها در جهان بر این نظام اقتصادی استوار است و برای برچیدن این مصیبتها باید نخست نظام اقتصادی سرمایه‌داری را با نظام انسانی سوسیالیسم جایگزین کرد. فقر و فاقه مردم "دنیای سوم"، کار کودکان در این کشورها، عقب ماندگی آنها، فساد و تباهی در آنها مکمل جامعه مرفه سرمایه‌داری پیشرفته غربی است. بدون این کار کودکان، بدون مواد اولیه غارت شده این کشورها، بدون... سرمایه‌داری امکان این بازی مخره دموکراسی "بی قید و شرط" و ناب را نداشت که موجب فریب روشنفکران را فراهم آورد. آیا ما کمونیستها در این امر اشتباه می‌کنیم؟ هرگز! زیرا تمام تجربه زنده تاریخ معاصر به ما نشان می‌دهد که وقتی بحرانهای ادواری سرمایه‌داری آغاز می‌شود میلیونها انسان بیکار شده از خانه و زندگی رها گردیده و به برده‌داری مدرن تن در می‌دهند. مردم گرسنگی می‌کشند در حالیکه انبارها از ثروتهای اجتماعی مملو است. در زمانیکه علوم مدرن راه افزایش مواد غذایی، تولید بیشتر آنها را پیدا کرده میلیاردها انسان گرسنگی

می‌کشند و بر تعداد کودکان خیابانی و فحشاء در سراسر جهان افزوده می‌گردد زیرا پیشرفت علوم در خدمت بشریت نیست در خدمت کسب حداکثر سود سرمایه‌داران است. آنها حتی با داروی ایدز که موجب نقصان آلام میلیونها بشر میشود تجارت سودآور می‌کنند. در جنگهای استعماری و امپریالیستی دو سده اخیر میلیونها انسان پر امید نابود شده‌اند تا سرمایه‌داری بتواند با تقسیم مجدد جهان و غلبه بر رقبای خویش بار بحرانش را بدوش زحمتکشان و مردم دنیا و زیر سلطه بیافکند و چشم اندازی بر پایان این همه بیعدالتیها تصور نیست. نمی‌توان بر این واقعیات چشم بست و در پی بررسی ریشه‌های آن بر نیامد. ما کمونیستها ریشه‌های آن را در نظام سرمایه‌داری می‌دانیم و افتخار می‌کنیم که این نظریه را "مطلقاً" درست ارزیابی می‌نمائیم. آیا اگر کسی در روز روشن حضور آفتاب فریاد زد که اکنون روز است باید بوی ایراد گرفت که "مطلقگرا" است. پس اگر دروغ بگوید و روز را شب نشان دهد و یا بگوید "البته که هوا روشن است ولی معلوم نیست روز روز هم باشد" آنوقت می‌شود وی را واقع بین انگاشت؟ آیا سرمایه‌داران و نظام سرمایه‌داری خود را مطلق نمی‌دانند؟ آیا آن روشنفکران قلمبستی که هر روز و شب به سوسیالیسم می‌تازند همه آنها بدون استثناء از بقا و مطلق و جاودانی بودن نظام سرمایه‌داری دفاع نمی‌کنند؟ آیا شما نظام اقتصادی دیگری هم بجز این دو نظام سراغ دارید که جهان در قطبی را سه قطبی کند؟

شما شاید فریب روشنفکران فریبکاری را خورده‌اید که در خفا با سرمایه‌داری اند و در ظاهر به نظریات پوچ خود، آب و رنگ شبه سوسیالیستی، سوسیال دموکراسی، "چپ" و "دموکراسی ناب و بی قید و شرط و غیر طبقاتی" می‌زنند.

خواننده ما به شکست سوسیالیسم در شوروی اشاره می‌کند تا از آن برای تیرنه جامعه سرمایه‌داری سود جوید ولی این باز کمونیستها بودند که شکست رویزیونیسم در شوروی را یعنی آنچه شما به غلط از آن بنام سوسیالیسم نام می‌برید پیشگوئی کردند. آنچه در شوروی شکست خورد سرمایه‌داری دولتی برهبری رهبران بروکرات بورژوا شده شوروی بودند که دلقکهای نظیر گورباچف، یلتسین، نظریایف، پوتین و یا علیوف را در درون خود پرورش می‌دادند. آیا شما می‌دانید که فعالیت کمونیستها در شوروی قدغن بود و از انتشار کتب استالین جلو می‌گرفتند و مارکسیست لنینیستها را به زندان افکنده و قلع و قمع می‌کردند و حتی بلشویکهای شوروی ناچار بودند برنامه و اعلامیه انقلابی خود را در دفاع از استالین و سوسیالیسم مخفیانه چاپ و در خارج از شوروی پخش کنند؟ (توفان این تشریه را سابقاً منتشر نمود).

ادامه در صفحه ۹

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

حزب کمونیست کارگری...

گردد، در حقیقت امر علم اقتصاد زمان حاضر بهمان اندازه شرط تولید سوسیالیستی است که فرضاً تکنیک کنونی هست و حال آنکه پرولتاریا، با تمام تمایل خود، نه این و نه آن هیچیک را نمی‌تواند بوجود آورد، هر دوی آنها از سیر جریان اجتماعی کنونی ناشی می‌شوند. حامل علم هم پرولتاریا نبوده بلکه روشنفکران بورژوازی (تکیه روی کلمات از کارل کائوتسکی است) هستند: سوسیالیسم کنونی نیز در مغز افراد از این قشر پیدا شده و بتوسط آنها به پرولتارهایی که از حیث تکامل فکری خود برجسته‌اند منتقل می‌گردد و آنها سپس آنرا در جایی که شرایط مقتضی است در مبارزه طبقاتی پرولتاریا وارد می‌نمایند. بدینترقی، معرفت سوسیالیستی چیز نیست که از خارج داخل مبارزه طبقاتی پرولتاریا شده نه یک چیز خود بخودی که از این مبارزه ناشی شده باشد. مطابق همین اصل هم بود که در برنامه قدیمی هاینفلد بطور کاملاً منصفانه‌ای گفته شده بود که وظیفه سوسیال دموکراسی عبارت از این است که معرفت نسبت به موقعیت پرولتاریا و معرفت نسبت به وظایف ویرا در ذهن پرولتاریا وارد سازد (ترجمه تحت‌اللفظی ذهن پرولتاریا را از آن پر کند). هرگاه معرفت مذکور خود بخود از مبارزه طبقاتی ناشی می‌شد دیگر احتیاجی بگفتن این نمی‌بود. ولی طرح جدید این اصل از برنامه قدیمی را گرفته و به اصل فوق‌الذکر وصله نموده است. لیکن این امر کاملاً جریان فکر را منقطع ساخته است...

لنین خود پس اضافه می‌کند: "حال که از ایدئولوژی مستقلی که خود توده‌های کارگر در همان جریان نهضت خود بوجود آورده باشند نمی‌تواند حرفی در میان باشد، در اینصورت قضیه فقط اینطور می‌تواند طرح شود: یا ایدئولوژی بورژوازی یا ایدئولوژی سوسیالیستی، در اینجا حد وسطی وجود ندارد (زیرا بشر ایدئولوژی "سومی" را بوجود نیاورده است و عموماً در جامعه‌ای که گرفتار تضادهای طبقاتی است هیچگونه ایدئولوژی خارج از طبقات و یا مافوق طبقات نمی‌تواند هم وجود داشته باشد. بنابراین هرگونه کاهش از اهمیت ایدئولوژی سوسیالیستی هرگونه دوری از آن بخودی خود بمعنی تقویت ایدئولوژی بورژوازی است". (چه باید کرد اثر لنین).

به همین مفهوم است که در جای دیگری می‌آورد: "...ما (کارگران) بچه نیستیم که فقط با سوپ سیاست اقتصادی تغذیه شویم، ما می‌خواهیم هر آنچه را که دیگران می‌دانند بدانیم، ما می‌خواهیم با تمام جزئیات حیات سیاسی آشنا شویم و در تمام رویدادهای سیاسی فعالانه شرکت جوئیم. برای انجام این امر، روشنفکران باید با ما کمتر در باره آنچه هم اکنون می‌دانیم، و بیشتر در باره آنچه نمی‌دانیم و

هرگز از طریق تجربه فابریکی و "اقتصادی" خود نمی‌توانیم فرا بگیریم، صحبت کنند، یعنی، شما باید به ما دانش سیاسی بیاموزید" (لنین - چه باید کرد). روشن است که زحمتکشان جامعه نیاز به چنین دانشی یعنی دانش مبارزه طبقاتی، یعنی دانش سوسیالیستی، یعنی دانش مارکسیستی لنینیستی دارند. و این همان دانشی است که باید از بیرون و توسط روشنفکران بدرون جنبش کارگری که بطور عینی (ابژکتیو) وجود دارد و تحت تاثیر مبارزات اقتصادی و ایدئولوژی بورژوازی است برده شود.

و باز در تأیید همین نظریه است که می‌آورد:

"...هر تبعیتی از جنبش خود بخودی کارگری، هرگونه تحقیر نقش عنصر آگاه، نقش سوسیال دموکراسی، چه کسی بخواهد و چه کسی نخواهد، بمعنی رشد نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در بین کارگران است. تمام کسانی که در باره اغراق در اهمیت ایدئولوژی، در باره اغراق در مورد نقش عناصر آگاه و غیره صحبت می‌کنند، تصور می‌کنند که جنبش ساده و صرفاً کارگری می‌تواند ایدئولوژی مستقل خودش را بوجود آورد... (لنین - چه باید کرد). در اینجا نیز بروشنی گفته می‌شود که ایدئولوژی سوسیالیسم بصورت خودبخودی در طبقه کارگر موجود نیست و این طبقه با مبارزه مستقل خودش نمی‌تواند به این اندیشه دست پیدا کند. ایدئولوژی پرولتاریا را باید از بیرون توسط حزب وی بدرون طبقه کارگر برد. جوهر این تفکر اکونومیستی "حزب کمونیست کارگری" از چگونگی پیدایش و رشد خود آگاهی طبقاتی در صفوف کارگران، در این بندار واهی است که آگاهی سیاسی طبقاتی مستقیماً از شرایط و موقعیت عینی طبقه کارگر و مبارزات خود بخودی وی ناشی می‌شود و آنوقت این مرده تاریخی را جز کشفیات خود از قبت بیرون می‌آورد و بخورد جنبش می‌دهد.

شعور اجتماعی انسان از موقعیت اجتماعی او ناشی می‌شود، شرایط ذهنی اجتماع نیز بر پایه شرایط مادی آن شکل می‌گیرد، لیکن باید شعبده باز ماهر و با متافیزیسین غیر قابل‌علاجی بود که رابطه ایندو را از هم تشخیص نداد و آنها را یکجانبه و مطلق دید. این شرایط عینی نیست که کارگران را به تئوری انقلابی سوسیالیسم می‌رساند، این تئوری انقلابی سوسیالیسم است که با بازتاب قانونمندیهای واقعیت خارج، ذهن پرولتاریا را بدرک روابط میان اجزاء آنچه عینی است و چگونگی متحول ساختن آن رهنمون می‌گردد. گویا لنین در پاسخ به این "حزب کمونیست کارگری" است که می‌نویسد:

"بسیاری از ناقلین رویزیونیسم ما تصور می‌کنند که گویا مارکس مدعی بوده است که تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه

مستقیماً آگاهی بلزوم آنرا هم بوجود می‌آورند" (سخنان کارل کائوتسکی از زبان لنین در اثر چه باید کرد).

نفی سیاست و مطلق کردن اقتصاد

"حزب کمونیست کارگری" از مطلق کردن عامل اقتصادی کلیدی ساخته است که با آن دروازه هر مشکلی را باز می‌کند. بنظر آنها اقتصاد در تکامل خود و رشد نیروهای مولده بشریت را خود بخود به آزادی می‌رساند، و یا اینکه به جنبش سوسیالیستی کارگری بدل می‌شود. آیا این ماتریالیسم آنها جایگزینی ماتریالیسم تاریخی با ماتریالیسم اقتصادی نیست؟

وی جبرگرایی تاریخی را به جای مبارزه سیاسی مردم برای تحول انقلابی می‌گذارد و تاثیر متقابل مقوله‌های اقتصاد و سیاست و فرهنگ بر یکدیگر را بکلی بر اساس متافیزیک و رد اصول دیالکتیک نفی می‌کند. در کجای تاریخ استماری نمونه‌ای وجود دارد که صرفاً با تحول اقتصادی بدون جایگزینی نیروی سیاسی در راس کشور کار به سرانجام رسیده است. ما از گذار اعصار در متن بهره‌کشی از انسان توسط انسان سخن نمی‌رانیم. گذار از دوران استماری به دوران ضد استماری خود به نیروی سیاسی عظیمتری نیاز دارد که تاریخ نظیر آنرا به خود ندیده است. اگر صدها سال احزابی تقلبی نظیر "حزب کمونیست کارگری" وجود داشته باشند که خود را به جنبش تحمیل کنند بحرانهای ادواری سرمایه‌داری فرا می‌رسند، جنگها پدید می‌آیند، میلیونها انسان پر امید نابود می‌شوند، وسایل تولید خورد می‌شود و دوباره باز تولید می‌گردد ولی از سوسیالیسم خبری نخواهد بود. در گرداب تشدید تضادهای اقتصادی جامعه، می‌توان قهرنا گرفتار بود و نسلها سرگردان و نفهید که راه بیرون رفت از این گرداب توصل به انقلاب سیاسی و گشودن راه رشد سازمانیافته نیروهای مولده است.

لنین در افشاء بوخارین و تروتسکی پدر خوانده همین حزب کاذب است که می‌گوید: "سیاست نمی‌تواند در رابطه با اقتصاد از الویت برخوردار نباشد. برداشتی دیگر به معنی فراموش کردن القیای مارکسیسم است" (باز هم در باره اتحادیه‌های کارگری)

همین بیجاگرایی سیاسی است که این حزب را به روزی انداخته که نه رویزیونیسم را می‌شناسد و نه قادر است تحولات در شوروی را با بروز رویزیونیسم در آن و قلب دیکتاتوری پرولتاریا که همان مصداق ماهی از سر می‌گندد است، توضیح دهد و لذا خود را به کام تاریخ نویسان مزدور بریتانیای کبیر انداخته تا با رونویسی از مهملات آنها تاریخ جدیدی یی‌آفریند.

انگلس در نامه خود به یوسف بلوک مورخ ۲۲-۲۱ سپتامبر سال ۱۸۹۰ در پاسخ به همین نوع تفکر

ادامه در صفحه ۶

دست امپریالیستها از منطقه کوتاه باد

حزب کمونیست کارگری...

اقتصادی می‌نویسد:

بنا بر درک ماتریالیستی تاریخ مولفه تعیین کننده در تاریخ در آخرین تحلیل، تولید و باز تولید زندگی واقعی است. نه من و نه مارکس بیش از این چیزی را تأیید نکرده‌ایم. اکنون اگر کسی آنرا تا آنجا می‌پسچاند که از مولفه اقتصادی، یگانگی مولفه می‌سازد، این حکم را به جمله پوچ و دور از واقعیت تبدیل می‌کند که گویای هیچ حقیقتی نیست. وضع اقتصادی، زیر بناست. اما مولفه‌های مختلف روبنا- اشکال سیاسی مبارزه طبقاتی و نتایج آن، قانونهای اساسی که پس از جنگ پیروزمند توسط طبقه پیروز تدوین می‌شوند و غیره، اشکال حقوقی و حتی بازتاب همه این مبارزات واقعی در مغز شرکت کنندگان، تئوریهای سیاسی، قضائی، فلسفی جهان بینیهای مذهبی و تکامل آنها به صورت دکم‌ها- تأثیر خود را در جریان مبارزات تاریخی می‌بخشد و در بسیاری حالات بطور عمده شکل آنها را تعیین می‌کنند. تأثیر متقابل همه این مولفه‌ها است که در آن از طریق تعدادی بینهایت از تصادفات (یعنی همه این اشیاء و حوادث که وابستگی درونی آنها نسبت بیکدیگر آن اندازه دور و غیر قابل اثبات باشند که آنها را به مثابه غیر موجود تلقی کرده و از آنها بتوانیم صرف نظر کنیم) حرکت اقتصادی به مثابه ضرورت راه خود را می‌گشاید. اگر چنین نمی‌بود بکار گرفتن تئوری در مورد هر دوره‌ای از تاریخ از حل یک معادله ساده درجه یک هم آسانتر می‌نمود...

اینکه جوآنتران گاهی بر جنبه اقتصادی وزنه‌ای بیش از آنچه که به آن تعلق می‌گیرد می‌گذارند، ما، مارکس و من در قسمتی گناهکاریم. ما می‌بایستی در برابر مخالفان که اصل عمده را متکر بودند بر این جنبه تکیه می‌کردیم و در نتیجه همیشه وقت، موقعیت و مجال نبود که حق مولفه‌های دیگر که در تأثیر متقابل سهم داشته‌اند ادا شود. ولی آنجا که مسئله توصیف و تشریح یک مقطع تاریخی یعنی کار برد عملی پیش می‌آمد، مسئله فرق می‌کرد و در اینجا هیچ اشتباهی ممکن نبود (انگلس به عنوان مثال به اثر مارکس "مبارزات طبقاتی در فرانسه" اشاره می‌کند و می‌توان هیچ‌دهم برومر لویی بناپارت را نیز بر آن افزود-توفان)

"متأسفانه غالباً اتفاق می‌افتد که کسانی همینهکه اصول اساسی یک تئوری جدید را - آنهم نه همیشه بدرستی - فرا گرفتند، فکر می‌کنند تئوری جدید را کاملاً درک کرده‌اند و بدون اشکال می‌توانند آن را بکار گیرند. من نمی‌توانم برخی "مارکسیستهای" تازه کار را از این ملامت معاف دارم و این کار خوبی است."

حال این اظهار نظر انگلس را که در مواقع دیگری نیز بازتاب شایسته داشته است با مهملات "حزب کمونیست کارگری" مقایسه کنید و ماهیت ماموریت

آنها را درک کنید.

همین مارکس و انگلس بودند که در اهمیت مبارزه سیاسی در بیانیه حزب کمونیست نوشتند: "پرولتاریا استیلای سیاسی خود را بکار می‌گیرد برای آنکه کم کم همه سرمایه را از چنگ بورژوازی بدر آورد و همه وسایل تولید را در دست دولت یعنی پرولتاریای بصورت طبقه حاکمه سازمان یافته، متمرکز سازد و کمیت نیروهای مولد را با سرعتی که ممکن است، افزایش دهد."

در این نقل قول نیز سخن از اولویت انقلاب و قهر انقلابی برای کسب قدرت سیاسی است. تحولات تدریجی اقتصادی که تجربه روشنی نیز از آن در گذشته وجود نداشته و امری صرفاً جدید است به زمان طولانی نیاز دارد. در این زمان طولانی است که باید رهبری سیاسی پاکیزه و مبرا از انحراف ایدئولوژیک باقی بماند. وگرنه همان خواهد رفت که بر شوروی رفت. این‌ها القاب مارکسیسم و لتینیسیم است و نه خزعبلاتی که این حزب کاذب تحویل مبارزان آینده راه آزادی طبقه کارگر می‌دهد.

اکونومیست کلاسیک و اشکال متنوع آن

فرق ظاهری نظریات "حزب کمونیست کارگری" با نظریات اکونومیستهای کلاسیک در این است که اکونومیستهای کلاسیک به صراحت نقش پیشاهنگ حزب طبقه کارگر را نفی می‌کردند و بدنباله رو توده‌ها بدل شده بودند. آنها تکیه خود را بر مبارزه صرفاً اقتصادی کارگران قرار داده و می‌خواستند با تکامل این مبارزه اقتصادی و خواستهای آن که برای طبقه کارگر قابل لمس است به "سوسیالیسم" برسند. اکونومیستها مبارزه را مرحله به مرحله می‌کردند و سازماندهی سیاسی در بین طبقه کارگر و کار سیاسی در میان سایر طبقات و اقشار مردم را پس از طی شدن مرحله مبارزه اقتصادی در دستور کار قرار می‌دادند. آنها از تجربه اندوزی خود توده‌ها که در پی تلاش معاشند همه چیز را مشتق می‌نمودند. آنها در کار روزمره غرق می‌شدند و مبارزات اقتصادی کارگران را عمده می‌کردند. و تعجبی نداشت که آنها می‌خواستند کارگران را قدم به قدم بجلو سوق دهند تا به کار و مبارزه اقتصادی قناعت ورزند تا تئوری تکامل مراحل آنها طی شود. لنین در افشاء این نظریات اکونومیستی می‌گفت: "مبارزه اقتصادی با کارفرمایان و حکومت به هیچ وجه به یک سازمان متمرکز سراسر روسیه که تمام مظاهر مختلف اپوزیسیون سیاسی، اعتراض و بر آشفستگی را در یک تهاجم عمومی گرد آورد، یعنی سازمانی که در برگیرنده انقلابیون حرفه‌ای بوده و با رهبران واقعی تمام مردم هدایت گردد، نیاز نداشته و بنابراین چنین سازمانی بر پایه چنین مبارزه‌ای هرگز

نمی‌تواند بوجود آید". (چه باید کرد).

روشن است که بر پایه صرفاً مبارزه اقتصادی هرگز نمی‌توان به ضرورت حزب طبقه کارگر که مظهر استقلال سیاسی این طبقه است پی برد. حال آنکه "حزب کمونیست کارگری" نام حزب را بر خود گذارده و لقب "کمونیست" را بخود داده است. ولی وی از آن نوع سازمان انقلابیون حرفه‌ای سخن می‌گوید که علنی و شفاف و شناخته شده باشد. سیاست را بیان متمرکز اقتصاد نمی‌داند و با تمسخر دیالکتیک مارکسیستی به سیاست نقش عامل کور و دنباله رو اقتصاد را می‌دهد. این مهم نیست که تفکری چه نامی بر روی خود بگذارد، امپریالیسم با ندای آزادیخواهی و دموکراسی گلوله‌های اورانیم در روی سر مردم کوزوو، بوسنی، کرووات و صربها خالی کرد. جنایت علیه بشریت بنام حقوق بشر. "حزب کمونیست کارگری" با نفی نقش عنصر آگاه و نفی این واقعیت که سوسیالیسم عاملی در خارج جنبش کارگری است و باید از بیرون بدرود این جنبش آورده شود به نفی کامل این عامل قطعی پرداخته طبقه کارگر را با تجربه خود روی خود رها می‌سازد تا خود وی و یا توده کارگر در تجربه عملی خویش به سوسیالیسم برسد. این نسخه را این حزب با این شگرد می‌نویسد که گویا عامل عینی "سوسیالیسم کارگر" چون آدم و حوا بیکباره از آسان نازل شده و وجود دارد و این جنبش یا عصاره این ایده است که به هرکول افغانستان، ایران، عراق بدل شده است؟! تعجبی ندارد که شما بیکباره می‌خوانید: "کمونیسم کارگری قبل از هر چیز چهارچوبی برای یک مبارزه اجتماعی است" نه چیزی بیشتر از آن، و یا اینکه "سوسیالیسم کارگری یک جنبش قائم بذات است و مشتق فعالیت مارکسیستها و کمونیستها نیست"

"اما سوسیالیسم و کمونیسم کارگری ... مستقل از اینکه چیزی هست یا نیست به ناگزیر در جریان است" (انترناسیونال شماره دوم خرداد ۱۳۷۱). حقیقتاً چه معجزه‌ای روی داده است!

ایدئولوژی سوسیالیسم و کمونیسم ناگزیر بدون اینکه حزبی باشد در جریان است. پس اگر این طور است چرا حزب می‌خواهیم؟ چرا به این ناگزیری که حتماً عینی و دترمینیم تاریخی است تن در نمی‌دهیم؟ آنوقت این پرسش منطقی مطرح است که آیا حزبی را که می‌سازیم برای آن نیست که حزب کمونیست واقعی بوجود نیاید؟ اساساً اگر سوسیالیسم قائم بذات است و آمدنش ناگزیر، چرا برای عضویت در حزبتان تبلیغ می‌کنید و کنگره علنی می‌گذارید تا بیکباره ۲۰ نفر سر از پا نشناخته یک شبه "کمونیست کارگری" شوند؟ وقت زیاد دارید و یا پول فراوان؟

لنین می‌گفت که برای پرورش طبقه کارگر باید ایده‌های سوسیالیسم را بدرودن طبقه کارگر برد و این

ادامه در صفحه ۷

امپریالیست آمریکا بزرگترین تروریست جهان است

تقلب در ترازنامه...

بردن مردم نقش مهمی را ایفاء کردند بطوریکه امروز از "بحران نظام" سخن می‌رانند. امروز لاشه نئولیبرالیسم در کنار قربانیان میلیونی آن بکنار زمین افتاده است و این گفته آلن مینک Alain Minc یکی از اندیشمندان مبلغ و برگزیده ایده گلوبالیزاسیون سرمایه که: "موفقیت ایالات متحده آمریکا ما را مجبور می‌کند در مقابل اصول جامد خود بپای خیزیم. به این معجزه درود بفرستیم و این حکمت را زنگنه را بپذیریم و پیش از هر چیز از این نمونه سرمشق بسازیم" (اکنونومیک پاریس ۱۹۹۷) بیشتر موجب تمسخر عقلهای سالم است.

هنوز بر زخم ورشکستگی شرکت انرژی انرون مرحمی نگذاشته بودند که شرکت ورلد کام دومین کنسرن بزرگ تلفن آمریکا اعلام کرد که ورشکست شده است زیرا با تقلب در ترازنامه شرکت ۳/۳ میلیارد دلار سر مردم را کلاه گذاشته است. هنوز این ضربه گجج کننده محو نشده بود که معلوم شد دامنه کلاهبرداری شرکت از این هم بیشتر است. آنها به تقلب در تقلب دست زده و حجم کلاهبرداری آنها در مجموع ۷/۱ میلیارد دلار است. شرکتی که باید بر ترازنامه مالی ورلد کام نظارت می‌کرد همان شرکت معروف آرتور آرنس است که در سر پوش گذاشتن بر تقلبات شرکت انرون سالها با موفقیت عمل کرده بود.

روزنامه زود دوپچه ساتونگ آلمان در تاریخ ۱۲ ماه یولی ۲۰۰۲ نوشت که هم جرج بوش و هم ریچارد چنی در تقلبات بورس دست داشته‌اند. کاخ سفید اعلام کرد که جرج بوش در فاصله سالهای ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۸ از شرکت سابق نفتی اش "هارکن انرژی" بعنوان رئیس شرکت اعتباراتی با تخفیف به مبلغ ۱۸۰.۳۷۵ دلار دریافت کرده است که امری رایج بوده است. آقای جرج بوش بوسیله این اعتبارات ممتاز از شرکت هارکن سهامی خریده که در شرایط سوء ظن برانگیزی فروخته است.

چنی که بعلت تقلبات ترازنامه‌ای مربوط به شرکت خودش بنام هالبرتون مورد اتهام قرار گرفته است با گزارشاتی روبرو شد که در مورد تبلیغات وی برای شرکت آرتور آندرسن پرده برمی‌داشت. نشریه وال استریت ژورنال یک ویدئوی تبلیغاتی آقای چنی را که بفع شرکت نظارت اقتصادی مشکوک آرتور آندرسن سخن گفته است را وارد اینترنت کرده که دست ایشان را در زد و بند با متقلبن اوراقی بهادار رو می‌کند. این شرکت همان شرکتی است که وظیفه رسیدگی و نظارت بر ترازنامه مالی شرکت آقای چنی یعنی شرکت هالبرتون را نیز داشته است.

دان بارلت سخنگوی بوش به واشنگتن پست اظهار داشت که بوش در سال ۱۹۸۶ در مجموع ۹۶.۰۰۰ دلار اعتبارات دریافت داشته که ۸۰.۰۰۰ دلار آنرا سهام

خریده است. در سال ۱۹۸۸ مجدداً اعتباری به مبلغ ۸۴.۳۷۵ دلار برای خرید ۲۵.۰۰۰ سهم دریافت کرده است. بگفته نیویورک تایمز این مبلغ تازه پس از ۸ سال شامل ۵ درصد سود موثر و بازپرداخت اصل وام گردیده است.

در مورد آقای جرج دبلیو بوش رئیس جمهور آمریکا پرونده‌ای در نزد پلیس بورس آمریکا (مامورین نظارت بر بورس) وجود دارد که تا کنون فقط بخشی از آن بر ملا شده است. بوش مانع از آن است تا مجموعه گزارشات منتشر شود.

همین دو نمونه کوچک نشان از ادغام سیاست و بازار بورس می‌دهد. حکومت آمریکا در این تقلبات دست داشته و از آن واقف بوده است. این است که حاکمیت سرمایه‌داری آمریکا در دست مشتکی مافیای الیگارش مالی است.

پرزیدنت بوش در سخنرانی خود در والت استریت گرفتن اعتبارات با تخفیف را نادرست دانست و از همه شرکتها درخواست کرد که به مدیران خود اعتبارات ترجیحی ندهند!؟

البته پرزیدنت جرج دبلیو بوش قویاً تاکید کرده که "این دفعه این تو بمیری از آن تو بمیریا نیست" و قوانین شدیدی برای نظارت بر این شرکتها وضع خواهد کرد. ما هم خواندیم و باور کردیم.

حزب کمونیست کارگری...

ایده علمی خود بخود بدون طبقه نفوذ نمی‌کند و اکنونومیسها می‌خواستند با تکیه بر مبارزه اقتصادی تئوری مراحل خود و نفی حزب طبقه کارگر را جا بیاورند. "حزب کمونیست کارگری" علیرغم اینکه نام حزب را بر نوک زبان دارد نقش حزب را با تئوری خود نفی می‌کند. زیرا جنبشی که بطور عینی در حرکت تاریخی خود به سوسیالیسم و کمونیسم رسیده دیگر نیازی به آن ندارد که تئوری سوسیالیسم را با حرکت عینی جنبش کارگری تلفیق کرده و حزبی برای انجام این وظایف ایجاد کند.

اکنونومیس "حزب کمونیست کارگری" در لفافه واژه‌های قلمبه و سلمبه و روشنفکرانه پنهان است و این راز اکنونومیسست این تفکر است که چون ویروسی بدرون جنبش کارگری ایران سرایت می‌دهد.

لنین در اهمیت اینکه چرا باید حزب کمونیست ایجاد کرد تا رهبر مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را بکف آورد و مبارزه مهم اقتصادی این طبقه را هدایت کند بر نقش عامل مهم سیاست و نقش رهبری کننده آن در مبارزه تکیه می‌کرد و در برخورد به اکنونومیسها که مبارزه اقتصادی را اساس قرار داده از هدایت سیاسی این مبارزه چشم می‌پوشیدند می‌گفت: "هرگاه ما با پایه‌گذاری مستحکم سازمان انقلابیون آغاز کنیم، می‌توانیم ثبات مجموعه جنبش را تضمین نموده و هم

اهداف سوسیال دموکراسی و هم اتحادیه کارگری را بانجام برسانیم. اما اگر ما با سازمان وسیع کارگران، که قرار است از همه بیشتر در دسترس توده باشد در حالیکه در واقع از همه بیشتر در دسترس ژاندارمها (قابل توجه کنگره‌های علنی "حزب کمونیست کارگری" و ایده توده‌ای کردن حزب -توفان) است و انقلابیون را از همه بیشتر در دسترس پلیس قرار می‌دهد آغاز نمائیم، نه بااهداف سوسیال دموکراسی و نه بااهداف اتحادیه کارگری دست خواهیم یافت (چه باید کرد).

در این نظریه لنین دقت کنید. روشن است که لنین نقش رهبری را به سیاست می‌دهد، روشن است که حزب مخفی را تبلیغ می‌کند تا انقلابیون به چنگ ژاندامها نیافتند. حزب را عامل پرورش کارگران با تئوری سوسیالیسم می‌داند. حال این نظریات را با تفکر "حزب کمونیست کارگری" و عمل این حزب مقایسه کنید. داستانی بدون شرح است.

قسمتی از نامه مارکس به بولته را نقل می‌کنیم: "انترناسیونال بدین خاطر ایجاد شد تا جای فرقه‌های سوسیالیستی یا نیمه سوسیالیستی را یک سازمان واقعی طبقه کارگر برای مبارزه بگیرد. با یک نگاه به اساسنامه اولیه و افتتاحیه این موضوع دیده می‌شود. از طرف دیگر انترناسیونال نمی‌توانست خود را حفظ کند اگر جریان تاریخ نظام فرقه‌ای را درهم نشکسته بود. تکامل فرقه‌گرایی سوسیالیستی و جنبش واقعی کارگری همیشه دارای نسبت معکوس بیکدیگرند. تا زمانی فرقه‌ها (از لحاظ تاریخی) قابل توجه‌اند که طبقه کارگر هنوز برای یک جنبش تاریخی مستقلی نرسیده است. بمجرد اینکه به چنین پختگی دست میابد تمام فرقه‌ها اساساً ارتجاعی‌اند."

حزبی که "حزب کمونیست کارگری" مورد نظر دارد حکایت همان شیر بی بال و دم اشکم است. و از حزب طبقه کارگر فقط نام آنرا بیدک می‌کشد. حزبی که آنها بر پا کرده‌اند متکی بر اصول خدشه ناپذیر مارکسیسم لنینیسم نیست یک حزب عمیقاً لیبرالی مانند سایر احزاب سوسیال دموکراسی کارگری است، اعتقادی به مبارزه طبقه کارگر ندارد. حزب طبقه کارگر فقط مظهر استقلال سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی این طبقه نیست ستاد فرماندهی این طبقه در جنگ بزرگ طبقاتی است. سه شرط استقلال صرفاً شروطی در نفس خود نیست، شروطی است برای آن که امر انقلاب اجتماعی بتواند رهبری شود. این شروط معطوف به هدف روشنی است که کسب قدرت سیاسی نتیجه نخست آن است. علنی‌گرایی و خوار شمردن دشمن طبقاتی و تربیت کادرها و فعالین و اعضاء حزبی با این روحیه اخته کردن حزب طبقه کارگر و اخذ تأییدیه از محافل مالی امپریالیستی و صهیونیستی است. راهی برای ادامه در صفحه ۳

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری

تقلب در ترازنامه...

وحدت چند هزار سهامدار کوچک نتواند از مرز تعداد سهامی بگذرد که بیست درصد سهامداران اصلی در دست دارند. سهامداران جزء همه نمی‌توانند مخارج گزاف گردهمایی سالیانه را برای شنیدن گزارش هیئت مدیره تحمل کرده و در نشستها حضور یابند. این است که سهامداران اصلی همیشه اکثریت آراء را برای تصمیم‌گیری در دست دارند و شرکت را کنترل می‌کنند. در واقع وضعیت باین صورت است که عده‌ای سهامدار جزء پول ییزبان خود را بدست یک عده کلاش فکل کراواتی داده‌اند و فکر می‌کنند صاحب پولشان هستند. حال آنکه صاحبان اصلی این پولها و یا سرمایه‌ها همان اقلیت ناچیز هیئت مدیره می‌باشد.

راههای کلاهبرداری

یکی از راههای کلاهبرداری این است که این شرکتها ترازنامه‌های مالی تقلبی درست کرده و آن را در اختیار سهامداران و بویژه رسانه‌های گروهی می‌گذارند. آنها ضرر را سود جلوه می‌دهند تا بتوانند پس اندازهای ناچیز مردم را که هر شب پای دستگاههای تلویزیون فریب تبلیغات بازار بورس را می‌خورند و خوابهای طلائی در دنیای نابامان و نامطمئن خود می‌بینند، یک شبه از جیبشان بزدند و در این زمینه همواره موفق بوده‌اند. آنها با این سرمایه عظیم که بدست می‌آورند هر روز به حقوقهای خود می‌افزایند و به ریسکهای بزرگتر دست می‌زنند. آنها چون از درون مسایل با اطلاع هستند به موقع بصورت غیر قانونی اطلاعات درونی را به عمال خود خبر می‌دهند تا سهام خود را در بازار فروخته و یا خریداری نمایند. وقتی وضع خراب می‌شود سهامداران اصلی که اطلاعات صحیح را در دست دارند با فروش به موقع سهام خود به قیمت بازار سرمایه خود را نجات داده و با اعلان ورشکستگی سرمایه سهامداران کوچک را که هیچگاه امکان کنترل و نظارت نداشته‌اند بر باد می‌دهند.

البته مامورین دولتی برای بازرسی و یا بازرسان ویژه‌ای برای نظارت بر ترازنامه‌های مالی وجود دارند که باید صحت این ترازنامه‌ها را تأیید کنند ولی این مامورین بیشتر عمال خود این سهامداران اصلی هستند و یا اینکه آنها را با حقوقهای گزاف و رشوه می‌خرند. این امر، امر جدیدی نیست از همان روزی که نین اثر جاودانه خود را نوشت این وضعیت وجود داشته و فقط ما با تکرار وحشتناک آن روبرو هستیم که هر بار در مرحله بعدی ابعاد دامنه‌دارتر با نتایج وخیمتر به خود می‌گیرد.

سرمایه‌داری برای غارت سپردهها و دسترنج مردم که برای دوران بازنشستگی خود پس انداز کرده‌اند از این روش استفاده می‌کند. امروز مردم را تشویق می‌کنند که بعلت کسر پول صندوق بازنشستگی، خوب است که هر

کس از هم اکنون بفکر آینده‌اش باشد. این آینده باید از طریق عقد قراردادهای بیمه بازنشستگی که خصوصی است تامین شود. میلیونها مردم با بستن چنین قراردادهائی که در بازار بورس شرکت دارند هست نیست خود را در اختیار این شرکتهای بیمه قرار می‌دهند که با شرکت در بورس بازی و هدر دادن سرمایه مردم در عرض چند دقیقه میلیونها نفر را از هستی ساقط می‌کنند. این وضعیتی است که ما چه در گذشته و چه اکنون با آن روبرو هستیم. در کشور "مدرن"، "دموکرات"، "آزادیخواه" آمریکا میلیونها نفر در عرض ماههای گذشته به این وضع دچار شده‌اند و کسی نیست که بداد آنها برسد. پس این تبلیغات کمونیستها، "افراطی‌گرایی" نینبستها و یا "مطلقگرایی" مارکسیستها نیست که مسایل را "متعصبانه" می‌بینند واقعیت جهان رننابودی و جنایتکارانه امپریالیستی است. تا بوده همین بوده است و این است که باید آنرا تغییر داد.

در سالهای گذشته نمونه آزادی بسی قید و شرط سرمایه‌ها که بعنوان نظریه نئولیبرالیسم تبلیغ می‌شد و هر گونه مانع و ردای قانونی را از پیش پا برداشته و مقررات نظارت را لغو کرده و آزادی کامل و بی حد و مرز بازار را باین عنوان که نظم و توازن را خود مکانیسم بازار ایجاد می‌کند کارش به چنان فضاحتی کشیده است که امروز نظام سرمایه‌داری را بزیر پرش برده است. آنها می‌گفتند که باید روند خصوصی سازی را گسترش داد، نظارت دولتی را مرتفع ساخت و آنرا با شعار اینکه دولت، سرمایه‌دار خوبی نیست تبلیغ می‌کردند و با یک مهر باطله "استبداد دولتی" بر حق نظارت بر اعمال سرمایه‌داران دست چپالری قید و بند سرمایه‌داری وحشی را باز می‌گذاشتند. در میان اقتصاددانان ایرانی نیز بسیاری بودند که در روزنامه و یا نشریات ایرانی این سیاست سالوسانه و غارتگرانه را تبلیغ می‌کردند و از چابک سواران جنوب شرقی آسیا دم می‌زدند. حال سکوت کرده و به کتمان واقعیت مشغولند.

در سالهای میان ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۱ بارها شرکتهای ورشکسته‌ای در بازار بورس پیدا شدند که به اعتماد عمومی صدمه زدند ولی امپریالیستها از آنها بعنوان استثنائات نام می‌بردند و با تنظیم شدن بازار از طریق مکانیسم درونی که بر اعتماد عمومی استوار بود جاودانی بودن نظام سرمایه‌داری را موعظه می‌کردند، نخستین ضربه را بزرگترین شرکت انرژی آمریکا انرون Enron با ورشکستگی خود باین نظام وارد کرد. این شرکت تکزاسی در عرض مدت کوتاهی قادر شد خود را به مقام هفتم در فهرست اسامی شرکتهای موفق آمریکائی برساند. در آمد وی در سال بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار بود.

اندیشمندان سرمایه‌داری از مدل جدید اقتصاد سخن

می‌راندند که نمونه آینده است. این شرکت موفق باید سرمشق هر شرکت آمریکائی قرار می‌گرفت. نشریه مهم فورتون از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ هر سال این شرکت را بعنوان شرکت "نوآور" انتخاب کرده و بخورد مردم می‌داد. در تمام دروس دانشگاهها و نشریات معتبر اقتصادی روزی نبود که باین شرکت برای اثبات حقانیت سرمایه‌داری استناد نشود. روزنامه فاینشال تایمز از این شرکت در سال ۲۰۰۰ بعنوان "گروه انرژی سال" نام برد، نشریه اکونومیست مقام آقای کنت لای رئیس این شرکت را تا حد "مسح انرژی" ارتقاء داد. کار این آقا به آنجا رسید که مشاور مخصوص رئیس جمهور آمریکا جرج دبلیو بوش در امور سیاست انرژی شد و از حامیان انتخاباتی پرزیدنت در سال گذشته بود و از صندوق شرکت دو میلیون دلار به انتخابات و مکتب خصوصی بوش کمک مالی رساند.

یکماه قبل از ورشکستگی این شرکت موسسه معروف به (جیمز ای. بکر موسسه برای حقوق عمومی "James A. Baker Institute for Public Policy" که موسسه‌ای بنام وزیر اسبق وزارت امور خارجه آمریکا در زمان بوش (پدر) بود جایزه‌ای بنام "جایزه انرون" اختراع کرد که آنرا به آن گرین رئیس بانک مرکزی آمریکا بخاطر خدماتش تقدیم کرد. و تنها چهار ماه بعد کاخ این نمونه موفق سرمایه‌داری جاودان آمریکا بعد از اینکه همه کلکهای ممکن را برای سرپوش گذاشتن بر ورشکستگی خود ناموفقانه بکار برد مانند آسمان‌خراشهای دو قلوی نیویورک فرو ریخت و معلوم شد موفقترین شرکت سرمایه‌داری آمریکا کلاهبرداری بیش نبوده است که با همدستی مقامات سیاسی آمریکا و استفاده از "اعتبار" سیاست، گوش مردم آمریکا را بریده است و میلیونها نفر زیر آورا آن جان داده‌اند. بناگهان سهام این شرکت ۹۸ درصد ارزش حقیقی خود را از دست داد. مسئولین نظارت بر کار ترازنامه و جلوگیری از تقلبات در این زمینه، شرکت اقتصادی نظارت آرتور آندرسن بود. بدنبال آن شرکتهای مهم زیر نیز ورشکسته شدند:

تیکو، گلوبال کروسینگ، کوست، آدلپا کمونیکیشن. بودند.

جالب است که رئیس شرکت آخری در زمان تقلب در ترازنامه‌های مالی کس دیگری نبود بجز آقای ریچارد چنی Richard Cheney معاون رئیس جمهور کنونی آمریکا آقای جرج دبلیو بوش.

آنوقت معلوم شد که این شرکت انرون ۳/۸۵ میلیارد کلاهبرداری کرده است. شرکت زیراکس از ۶ میلیارد دلار کلاهبرداری در مورد خودش و شرکت مرک از ۴ ۱۲ میلیارد دلار پرده برداشت. همه رسانه‌های گروهی اقتصادی، شخصیتهای اقتصادی پروفورهای اقتصادی و سیاستمداران آمریکائی در این بی راهه

ادامه در صفحه ۷

صهیونیسم دست دراز شده امپریالیسم است

واقعگرائی...

خواننده ما به شکست اقتصاد سوسیالیست در اروپای شرقی اشاره می‌کند و آن را با رفاه دنیای سرمایه‌داری قیاس می‌کند. این استناد وی بدون کوچکترین تحلیل و ارزیابی از چگونگی فروپاشی شوروی و فقط بر اساس دروغ‌های نیم قرن اخیر رویزیونیستها و امپریالیستها بنا شده است. همین واقعیت نشان می‌دهد که امپریالیستها و دستگاه‌های تبلیغاتی آنها تا به چه قدرتمندند تا افکار مردم را شستشو دهند و دروغ‌های تبلیغاتی خویش را چون "ورق زر آزادی اندیشه" به خورد مردم دهند. آنها تیکه روزی از محمد رضا شاه و پینوشه و نیکسون و هنری کیزینگر و سالازار و فرانکو و سینگمان ری، ژنرال کی و لون نول و سوهارتو قهرمان آزادی و حقوق بشر می‌ساختند حال به بدی از آنها یاد می‌کنند و هر دو بار نیز موفق می‌شوند افکار عمومی را فریب دهند و منحرف کنند. خواننده ما اگر افکار خود را بدست رسانه‌های گروهی امپریالیستی ندهد که اشاعه دهنده سانور هستند و خود دامن همت به کمر زند با مغز خود بیاندیشد و بتاریخ مراجعه کند می‌بیند که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در زیر بار کمر شکن دو جنگ جهانی که منجر به نابودی ۲۵ میلیون مردم و بسیاری از کمونیستهای فداکار شوروی شد برای نخستین بار در جهان مناسبات سرمایه‌داری را در شوروی برچید و بهره‌کشی انسان از انسان را از میان برد. تا قبل از امپریالیستها و ایدئولوژیهای سرمایه‌داری که تصویری جز شیوه تولید سرمایه‌داری نداشتند و برای مطلقیت آن‌گریبان می‌دراندند و نمی‌توانستند تصور این معجزه تاریخی را بکنند، انجام چنین امری را ناممکن دانسته و می‌گفتند در فردای این تحول، شوروی بخاک سیاه می‌نشیند زیرا که تولید اشتراکی ممکن نیست. استالین این معمار بزرگ سوسیالیسم که مورد نفرت قابل فهم و کینه بی‌پایان ارتجاع جهانی و بورژوازی امپریالیستی است نشان داد که می‌توان اقتصاد سوسیالیستی را بر پا داشت و برای تربیت انسان سوسیالیستی گام برداشت. پیروزیهای درخشان نقشه‌های پنجساله در شوروی چشم بورژوازی جهان را گرد کرد و همه دیدند که تولید را می‌شود بجز روش سرمایه‌داری به نحو دیگری نیز سازمان داد. شما کفایت به تاریخ پیشرفتهای عظیم شوروی سوسیالیستی در آن سالها که بزبان خود بورژواها از جمله نشریات هرالد تریبون و سایر نشریات امپریالیستی که سرانجام به تمجید ترقیات و پیشرفتهای برق‌آسای شوروی سوسیالیستی پرداختند مراجعه کنید تا حتی حقایق را از زبان آنان بشنوید. شما نگاه کنید که صنایع فضائی شوروی را که در زمان استالین تاسیس کردند و چنان موفقیت‌های درخشانی را به بشریت عرضه کرد این رویزیونیستهای خائن به چه روزی انداختند. همین اصل امر دخالت دولت در امور

تولیدی را بورژواها نیز از شورویها پذیرفتند و در نظام سرمایه‌داری تا آنجا که بکارشان می‌آمد برای تحکیم آن بکار گرفتند. شما اکنون با دخالت دولت آمریکا در امور بورس که تاکنون منطقه ممنوعه تلقی می‌شد و یا با اصلاحات پرزیدنت روزولت در آمریکا روبرو می‌شوید.

شکست شوروی از آن جهت نبود که ساختمان سوسیالیسم را با موفقیت بنا می‌کرد، از آن جهت نیز نبود که میلیون‌ها انسان وی را در جنگ کشتند و آنها چندین برابر داستان سر به نیست کردن شش میلیون یهودی‌ای بودند که رسانه‌های امپریالیستی و صهیونیستی در باره آنها مرتباً تبلیغ می‌کنند، بلکه از آنجهت بود که با ایدئولوژی بورژوازی مغزها را شستشو دادند و ماهی سوسیالیسم از سر یعنی از درون حزب، از راس آن گنداندند. علت شکست شوروی را نباید بر خلاف مثنی منحرف و ضد کمونیست در اقتصاد، بلکه باید در انحراف از سیاست و ایدئولوژی پرولتری جستجو کرد. در نفی دیکتاتوری پرولتاریا، نفی طبقات و نفی ماهیت طبقاتی حزب و دولت و در واقع نفی لنینیسم جستجو کرد. کلیه پیشرفتهای عظیم شوروی در دهه‌های گذشته مدیون دوران رهبری بلشویکها در شوروی یعنی دوران بزرگ و پرافتخار رفیق استالین بوده است. ما تصور نمی‌کنیم که حتی شما منکر شوید که سوسیالیسم توانست از شوروی عقب مانده فئودال-امپریالیستی کشور توسعه یافته، پیشرفته، مترقی و نمونه برای بشریت آزاد بسازد. استنادات شما به اروپای شرقی که عملاً در پرتو عنایات رویزیونیستهای خروشچنی بعد از درگذشت استالین رشد کرد و رهبرانش بدست عمال رویزیونیستها به بهانه مبارزه علیه کیش شخصیت استالین تصفیه شدند و عمر کوتاهش از چهل سال نیز تجاوز نمی‌کند، استدلال محکمی نیست. ولی اگر منصف باشید باید وضعیت همین کشورهای رویزیونیستی را با ممالک سرمایه‌داری آفریقائی و آمریکائی لاتین مقایسه کنید. شما باید از این تصویری که امپریالیستها بر ذهن شما قالب کرده و به آن مطلقیت بخشیده‌اند بیرون آئید. سرمایه‌داری مجموعه واحدیست که سرش در آمریکا و دست پایش در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین است. همه این مجموعه سرمایه‌داری است. انسانهایی که در ایران و هندوستان اعضاء بدن خود را می‌فروشتند تا سرمایه‌دار و ثروتمند آمریکائی و یا اروپائی کلیه و قلب و کبد و چشم جدیدی بگیرند دوری سکه نظام سرمایه‌داری‌اند. این یک کلیت واحد است و نمی‌توان بدهای آن را به حساب نیاورد زیرا در معادله تبلیغاتی امپریالیستی برای فریب مردم جایی ندارد. سرمایه‌داری خوب را نمی‌شود از سرمایه‌داری بد جدا کرد و نمونه مثبت برای تبلیغات بورژوازی قرار داد. این دو، یعنی فقر و ثروت لازم و ملزوم یکدیگرند و

بدون یکدیگر نمی‌توانند ادامه حیات دهند. ما در اینجا از اختلاف طبقاتی درون ممالک سرمایه‌داری سخن نمی‌رانیم.

ما کمونیستها معتقدیم که تاریخ محصول اتفاق و یا ملغمه‌ای از بروز پدیده‌های اتفاقی نیست که بر حسب هوی و هوس این فرد یا آن فرد طی طریق کرده است. ما بر این عقیده‌ایم که تاریخ بطور عمد از مراحل تکاملی گوناگون گذر کرده و این حرکت محصول مبارزه طبقاتی ستم‌دیدگان بر علیه ستمگران بوده است. تاریخ بشر تاریخ مبارزه توده‌های مردم است و این تاریخ با دست آنها ساخته شده است و نه با دست آدمهای خوش نیت و یا بد طینت. با دست پادشاهان و یا رهبران مذهبی. ما بر آنیم که شخصیتها نیز در شرایط پیش یافته مادی امکان بروز و برآمد دارند. بهمین جهت افلاطونی که تاریخاً برای ما قابل احترام است هرگز نمی‌توانست جای کارل مارکس را که در یک شرایط تاریخی و تکامل اجتماعی دیگر بدینا آمده بود بگیرد. آیا این نظریات ما که سیر تاریخ صحت آنرا ثابت کرده است و حتی جامعه‌شناسان بورژوازی آنرا در دانشگاهها درس می‌دهند و تاریخ را از صندوقخانه قصه و افسانه به میدان دانش بشری کشانده‌اند "مطلقگرائی" است. ما به این "مطلقگرائی" افتخار می‌کنیم. مطلقگرائی ما به همان حدی است که قوانین علوم بشری مطلق‌اند و مرزهای رو به پیشرفت دانش بشری حد آنرا برای ما تعیین کرده‌اند.

خواننده ما رژیم سرمایه‌داری آلمان، هلند، انگلستان، سوئد و... را می‌بیند ولی نمی‌بیند که قاره آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین نیز سرمایه‌داری است. وی نمی‌خواهد قبول کند که رژیم محمد رضا شاه، پینوشه و جمهوری اسلامی نیز سرمایه‌داری است، وی نمی‌خواهد بپذیرد که ترکیه و آرژانتین ورشکسته، برزیل و مکزیک مقروض، پاکستان مولد مواد مخدر که امپریالیستها خون آنها را در شیشه کرده‌اند نیز سرمایه‌داری‌اند. و لذا از پاسخ به این پرسش که این چگونه سرمایه‌داری‌ای است که در سوئد خوب است ولی در آفریقا بد است فرار می‌کند. چون وی توضیحی برای استعمار و امپریالیسم و غارت جهان نمی‌یابد و یا شاید آنها را نشانه دیوانگی هیتلرها، موسولینها، ریگان‌ها و بوش‌ها می‌داند و زحمت تعمق و ریشه‌یابی این مسایل را بخود نمی‌دهد. برای وی کمونیستها مطلقگرا هستند ولی سرمایه‌دارها مطلقگرا نیستند. اگر رسانه‌های گروهی همه کشورهای امپریالیستی مرتباً از جاودانگی سرمایه‌داری سخن رانند و دروغ و اتهام به مارکسیسم می‌بندند این امر نشانه مطلقگرائی آنها نیست زیرا چهره آنها متنوع است. در ممالک آنها احزاب گوناگون وجود دارند، کتب گوناگون چاپ می‌شود، جراید گوناگون منتشر می‌شود ولی خواننده عزیز ما از ظاهر به

ادامه در صفحه ۱۰

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

واقعگرایی...

کنه مطلب نمی‌رود و نمی‌گوید که همه این نظریات فقط و فقط یک نظرند و هدف آنها حمایت بیدریغ از نظام سرمایه‌داری و بهره‌کشی از انسان در جنبه‌های متنوع زندگی آن است. خواننده ما نمی‌بیند که در دورانه‌های بحرانی همه این "آزادیخواهان و دموکراتهای" سرمایه‌دار چون تن واحدی در مقابل ملل ستمکشیده و زیر سلطه و یا پرولتاریای ممالک خود ایستاده‌اند. مطلقگرایی که عده‌ای به کمونیستها می‌بندند اتهامی است که سرمایه‌داری و مطلقگرایی وی را توجیه کنند. کدام سرمایه‌داری را می‌شناسید که اصل احترام به مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و بهره‌کشی انسان از انسان را مطلق نداند؟ کدام سرمایه‌داری را می‌شناسید که برای تبلیغ نظر کمونیستها احترام قایل باشد و همه حقوقی را که خود دارد در اختیار کمونیستها نیز قرار دهد؟ چنین سرمایه‌داری هرگز پیدا نخواهد کرد ولی ما در شگفتیم که چرا این مطلقگرایی سرمایه‌داری چنین طبیعی تلقی می‌شود، در حالی که قدمت این مطلقگرایی چندین صد سال از نظریه کمونیستی قدیمتر است.

ما البته یک مفهوم مطلقگرا هستیم، ما خواهان جامعه انسانی بدون طبقات و بدون بهره‌کشی انسان از انسان می‌باشیم و راه نیل به این جامعه را نیز از نظر علمی نشان می‌دهیم. اگر این جرم است ما به این جرم افتخار می‌کنیم و برای چنین جنایتی صدها هزار کشته داده‌ایم و در آینده نیز خواهیم داد.

خواننده ما چون به دانش علمی مارکسیسم مجهز نیست بسادگی فریب دروغهای بورژوازی را می‌خورد و فکر می‌کند دروغهای بزرگی که آنها را در مورد تاریخ می‌گویند عین آزادی بیان است. اگر آزادی بیان وجود داشت امروز شما می‌دانستید که تاریخ شوروی آن نیست که رویزیونیستها و امپریالیستها می‌نویسند و در فیلمهای ساختگی "مستند" خود برای تحمیل افکار عمومی نشان می‌دهند. آنوقت می‌دانستید که تاریخ طبقاتی است و هر طبقه‌ای از دید خود و منافع دور و نزدیک خود تاریخ خویش را می‌نویسد. و در این جامعه که شالوده افکارش بر اصل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و حقوق و قوانین و فلسفه و سیاست و فرهنگ آن بنا شده است آزادی بیان حرف پوچی بیش نیست. مسلماً این آزادی بیان بطور نسبی از ایران بیشتر است و باید به آن تا همان حد، احترام قایل شد و برای حفظش، تا آنرا پس نگیرند مبارزه کرد، ولی بی‌حد و مرز نیست و خودشان هم آنرا می‌گویند. این منافع استراتژیک سرمایه‌داری و امپریالیستها است که این مرزهای مجاز را تعیین می‌کنند. طبیعتاً همه شیفتگان جامعه سرمایه‌داری و اندیشمندان آنها مجازند که به کمونیستها دشنام دهند و برای آنها دروغ و دغل بسازند و در باره آنها و یا اعتقادات جامعه سرمایه‌داری و

ارزشهای مورد احترام این جامعه کتاب بنویسند. در این عرصه حد و مرزی نیست. ولی کجا در آمریکا هم اکنون به کسی اجازه می‌دهند که حقایق را همه جانبه در مورد جنایات آمریکا در افغانستان و یا عراق و یوگسلاوی بگوید و نقش اسامه بن لادن و کرزای و نظایر آنها را بر ملا کند؟ چه کسی اجازه می‌دهد تا روشهای شکنجه وی را نسبت به اسرای القاعده که آنها را انسان هم به حساب نمی‌آورند بر ملا کنند؟

در هر صورت "توفان" نیز هوادار آزادی و دموکراسی است و این را نه مزورانه و مانند شارلاتانهای سیاسی "بی قید و شرط" بلکه با قید و شرط می‌داند و به ماهیت طبقاتی آن‌ها ایمان دارد. و تنها به آن دموکراسی و آزادی‌ای احترام می‌گذارد که خواهان منافع اکثریت مردم جهان یعنی کارگران، زحمتکشان، ستمدیدگان، پابره‌ها، و قربانیان همه جوامع طبقاتی باشد. ما در این امر هم مطلقگرا هستیم و باین مطلقگرایی افتخار می‌کنیم.

تقلب در تراژنامه...

عبارتست از: تمرکز تولید، تشکیل انحصارهایی که در نتیجه رشد این تمرکز بوجود می‌آیند، در آمیختن یا جوش خوردن بانکها با صنعت.

اکنون ما باید به توصیف این موضوع بپردازیم که چگونه "فرمانروایی" انحصارهای سرمایه‌داری در شرایط عمومی تولید کالائی و مالکیت خصوصی بطور اجتناب ناپذیری به سیادت الیگارشالی مالی مبدل می‌شود. این نکته را متذکر می‌شویم که نمایندگان علم بورژوازی آلمان (و نه تنها آلمان) نظیر ریسر، شولتسه و گورنیتس، لیفمان و غیره مدافعین آتشین امپریالیسم و سرمایه‌داری مالی هستند. آنها "مکانیسم" پیدایش الیگارشالی، شیوه‌های آن، میزان درآمدهای آن، اعم از "حلال یا حرام"، ارتباط آنرا با پارلمانها و غیره و غیره آشکار نساخته بلکه پرده پوشی می‌نمایند و آنرا زیب و زینت می‌دهند. آنها بوسیله استعمال عبارات مظنون و مبهم و دعوت روسای بانکها به "احساس مسئولیت" و ستایش "وظیفه شناسی" کارمندان دولتی پروس و بوسیله تجزیه و تحلیل جدی جزئیات طرحهای قانونی کاملاً بی‌اهمیت در باره "نظارت" و در باره "وضع مقررات تنظیم‌کننده" و نیز بوسیله مهمل بافی‌های تئوریک نظیر مثلاً تعریف "علمی"... گریبان خود را از شر این "مسائل لغتی" خلاص می‌نمایند.

....

ولی واقعیات دهشتناکی که به سیادت الیگارشالی مالی مربوطست چنان آشکار و عیانست که در همه کشورهای سرمایه‌داری خواه در آمریکا، خواه در فرانسه، خواه در آلمان نشریاتی بوجود آمده که گرچه در آنها از نظریات بورژوائی پیروی می‌شود ولی با این حال الیگارشالی مالی را بطور تقریباً صحیحی

تصویر می‌کند و آنرا بنحوی که البته جنبه خرده‌بورروائی دارد مورد انتقاد قرار می‌دهد.

در راس تمام مسائل باید "سیستم اشتراکی" را قرار داد که فوقاً چند کلمه‌ای در باره آن صحبت شد. مثلاً هایمان اقتصاددان آلمانی که تقریباً می‌توان گفت زودتر از دیگران باین موضوع توجه کرده است ماهیت قضیه را چنین توصیف میکند:

"شرکت اصلی (که ترجمه تحت‌اللفظی آن "شرکت-مادر" است بتوسط یکی از مدیران کنترل می‌شود، این شرکت بنوبه خود بر شرکتهای وابسته بخود (شرکتهای دختر) و شرکتهای اخیر بر "شرکتهای نوه" و قس علیهذا تسلط دارند. بدینطریق با داشتن سرمایه‌ای که آنقدرها هم هنگفت نباشد می‌توان بر رشته‌های عظیمی از تولید تسلط داشت. در حقیقت هم وقتی داشتن ۵۰ در سرمایه همیشه برای کنترل شرکت سهامی کافی باشد، در اینصورت مدیر شرکت برای اینکه بتواند ۸ میلیون سرمایه "شرکتهای نوه" را تحت کنترل خود قرار دهد، کافست فقط یک میلیون سرمایه داشته باشد و اگر این "آمیختگی" از این هم فراتر رود، آنگاه می‌توان با یک میلیون سرمایه ۱۶ میلیون، ۳۲ میلیون و بیشتر را تحت کنترل قرار داد.

در حقیقت تجربه نشان می‌دهد برای اداره امور یک شرکت سهامی در اختیار داشتن ۴۰ درصد سهام کافست، زیرا قسمت معینی از سهامداران پراکنده و جزء عملاً هیچگونه امکانی برای شرکت در جلسات عمومی و غیره ندارند. "دموکراسی شدن" سرمایه سهامداری که سفسطه جویان بورروا و "باصطلاح سوسیال دموکراتهای" اپورتونیست از آن انتظار دارند (یا وانمود میکنند که انتظار دارند) به "سرمایه جنبه دموکراتیک بدهد" و بر نقش و اهمیت تولید کوچک بیفزاید و قس علیهذا، در ماهیت امر چیزی نیست جز یکی از شیوه‌های تشدید قدرت الیگارشالی مالی. ضمناً بهمین جهت است که در کشورهای سرمایه‌داری مرفعی تر یا قدیمتر و "مغرب" تر قانون، انتشار سهامهای کوچکتر را مجاز می‌شمارد. در آلمان قانون، اجازه انتشار سهام کوچکتر را مجاز می‌شمارد. در آلمان قانون، اجازه انتشار سهام کمتر از ۱۰۰۰ مارکی را نمی‌دهد و سلاطین مالی آلمان به انگلستان که در قانون، انتشار سهام یک پوند استرلینگ (برابر ۲۰ مارک، قریب ۱۰ روپل) را هم اجازه میدهد با حسرت می‌نگرند. زمیسن یکی از بزرگترین کارخانه‌داران و بزرگترین "سلاطین مالی" آلمان در تاریخ ۷ ژوئن سال ۱۹۰۰ در رایشتاگ (مجلس نمایندگان آلمان-توفان) اظهار داشت. "سهام یک پوندی پایه امپریالیسم انگلستان را تشکیل میدهد". این تاجر چگونگی امپریالیسم را عمیقتر و "مارکسیستی" تر از آن نویسنده بینزاکتی درک کرده که بانی مارکسیسم روس محسوب

ادامه در صفحه ۱۱

جنایات رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

تقلب در ترازنامه...

می‌شود و در عین حال بر آنست که امپریالیسم فقط خاصیت نکوهدیده یکی از ملتهاست...

ولی "سیستم اشتراک" نه تنها موجب افزایش عظیم قدرت انحصارطلبانست، بلکه علاوه بر آن به آنها اجازه می‌دهد بدون مجازات بهر عمل مظنون و کثیفی مبادرت ورزند و مردم را بچاپند، زیرا رهبران "شرکت-مادر" رسماً یعنی بموجب قانون در مقابل اعمال "شرکت دختر" که "مستقل" محسوب شده و بتوسط آنها میتوان هر کاری را "از پیش برد" هیچگونه مسئولیتی ندارند. اینک نمونه‌ای که ما از شماره ماه مه سال ۱۹۱۴ مجله آلمانی "بانک" بدست آورده‌ایم:

"شرکت سهامی فولاد فنری" در کاسل چند سال قبل یکی از پردرآمدترین بنگاههای آلمان بشمار می‌رفت. ولی در نتیجه سوء اداره کار را بجائی رساند که بهره سهام از ۱۵ درصد به صفر در صد تنزل نمود. بطوریکه معلوم شد هیئت مدیره بدون اطلاع سهامداران مبلغ ۶ میلیون مارک یکی از "شرکتهای دختر" خود بنام "هاسیا" که سرمایه اسمی آن فقط چند صد هزار مارک بود، وام داد. در باره این وام که تقریباً سه بار بیش از سرمایه سهامی "شرکت-مادر" است، در ترازنامه شرکت، هیچگونه اشاره‌ای نشد؛ از نقطه نظر حقوقی این سکوت کاملاً قانونی بود و ممکن بود در سال تمام هم بطول انجامد. زیرا هیچیک از مقررات قانون بازرگانی بدینوسیله نقض نمی‌شد. رئیس شورای نظارت که بسمت مسئول، ترازنامه‌های جعلی را امضاء میکرد ریاست اطاق بازرگانی کاسل را عهده دار بود و هنوز هم عهده‌دار است. سهامداران از این وامی که به شرکت "هاسیا" داده شده بود فقط مدت‌ها بعد مطلع شدند یعنی هنگامی که معلوم شد این عمل اشتباه بوده است... (نویسنده می‌بایستی کلمه اشتباه را در گیمه می‌گذاشت)... و فقط هنگامی که سهام شرکت "فولاد فنری" در نتیجه اینکه افراد آگاه از جریان قضایا، شروع به فروش آنها نمودند تقریباً صد درصد تنزل کرد...

"این نمونه تیپیک تردستی با ترازنامه‌ها که از امور عادی شرکتهای سهامی است برای ما روشن می‌سازد چرا هیئت‌های مدیره شرکتهای سهامی با آرامش خاطر به مراتب بیش از کارفرمایان خصوصی به معاملات توام با ریسک مبادرت می‌ورزند. تکنیک نوین تنظیم تراز نامه‌ها نه فقط به آنها امکان می‌دهد معاملات توام با ریسک را از سهام داران متوسط پوشیده دارند بلکه علاوه بر آن به کسانی که بیش از همه در کار ذینفعند اجازه میدهد در صورت عدم موفقیت در این اقدام از طریق فروش به موقع سهام مسئولیت را از گردن خود دور سازند و حال آنکه کار فرمای منفرد در مقابل تمام

کارهای خود شخصاً حساب پس بدهد...

ترازنامه‌های عده زیادی از شرکتهای سهامی شیه به آن پالیمیستهای مشهور قرون وسطائیت که ابتداء میبایست تمام آنچه را که روی آنها نوشته شده بود زدود تا علائمی که زیر آن نوشته شده و مضمون واقعی آنها را تشکیل می‌داد واضح گردد" (پالیمیست کاسغذ مخصوصی از پوست حیوانات بود که روی متن نوشته اصلی آن را با ماده‌ای میپوشاندند و متن دیگری روی آن می‌نوشتند).

ساده - ترین و و بهمین جهت متداولترین وسیله مکتوم ماندن چگونگی ترازنامه‌ها اینست که یک بنگاه واحد از طریق تاسیس "شرکتهای دختر" یا از طریق ملحق ساختن یک چنین شرکتهائی به چند قسمت تقسیم شود. فوائد این سیستم از نقطه نظر هدفهای گوناگون خواه مشروع و خواه نامشروع بقدری واضح و آشکار است که در حال حاضر شرکتهای بزرگی که چنین سیستمی را نپذیرفته باشند صرفاً در حکم استثناء هستند.

لنین پس از اشاره به شرکت آ.ا.گ. آلمانی نقش بازرسی دولتی و اعضاء هیات مدیره این شرکتها را نشان داده و مینویسد:

"انواع مقررات بازرسی و انتشار ترازنامه‌ها و تنظیم طرح معین برای آنها و برقراری نظارت و غیره یعنی تدابیری که پروفیسورها و مامورین دولتی دارای حسن نیت که حسن نیت‌شان متوجه دفاع از سرمایه‌داری و تزئین آنست - توجه مردم را بدان معطوف می‌دارند، هیچیک نمی‌توانند حائز کوچکترین اهمیتی باشند. زیرا مالکیت خصوصی مقدس است و هیچکس را نمی‌توان از خرید و فروش و مبادله سهام و گرو گذاشتن آنها منع نمود".

لنین سرانجام در پایان این فصل از اثر داهیان‌اش می‌نویسد:

"خصوصیت سرمایه‌داری بطور کلی عبارتست از جدائی مالکیت بر سرمایه از سرمایه‌گذاری در تولید، جدائی سرمایه پولی از سرمایه صنعتی یا تولیدی، جدائی تنزیل بگیری که فقط از محل درآمد سرمایه پولی زندگی می‌کند از کارفرما و کلیه کسانی که مستقیماً در اداره سرمایه شرکت دارند. امپریالیسم یا سیادت سرمایه مالی عبارتست از آن مرحله عالی سرمایه‌داری که در آن این جدائی دامنه عظیمی بخود می‌گیرد. تفوق سرمایه مالی بر کلیه اشکال دیگر سرمایه معنایش موقعیت تسلط آمیز تنزیل بگیران و الیگارشائی مالی و نیز به معنای آنست که عده قلیلی ازکشورهای دارای "قدرت" مالی از سایر کشورها متمایز می‌شوند. (نقل از اثر جاویدان لنین "امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری" چاپ فارسی فصل سوم).

سرمایه‌داری "دموکراتیک"

سرمایه‌داری با اختراع شرکتهای سهامی و یا سهام

کردن کارمندان و یا کارگران در سهام کارخانه‌ها در دو زمینه با موفقیت همراه شد. یکی اینکه توانست سرمایه‌های پراکنده مردم را به مصداق "قطره قطره جمع شود وانگهی دریا شود" جلب کند و به قدرت مالی عظیمی در عرصه رقابت میان کنسرنها و تراستها تبدیل گردد، با سرمایه‌گذارهای عظیم در تولید، تولید و حکومت را کنترل کند. به صدور سرمایه برای غارت دنیای تحت سلطه بپردازد و خود را گسترش دهد و با شریک کردن ناچیز اقلیتی در بخشی از منافع شرکت اشرافیت کارگری بوجود آورده و جمعی را به هواداری از نظام سرمایه‌داری در تمام زمینه‌ها واداشته و کنترل و نظارت آنها را با یک سازمان اقتصادی پوشیده در دست گیرند. این شرکتهای می‌توانند از طریق همین رابطه نامرئی اقتصادی سهامداران را به نفع نامزد انتخاباتی خود در انتخابات دولتها به حرکت آورده و از طریق این مکانیسم در کنار سایر مکانیسمها آزموده شده و موفق، افکار عمومی ساخته و کنترل حکومت را بصورت "دموکراتیک" در دست گیرند. موفقیت سرمایه‌داری در این است که با ایجاد شرکتهای سهامی سهامداران عمده را که بند حیات شرکتهای را در دست دارند در پناه اکثریت عددی سهامداران جزء و بی نفوذ مستور کرده و مانع می‌شوند که کسی در نگاه اول به مالکیت چند نفر آدم به سرمایه میلیاردری پی ببرند. شرکتهای سهامی استاری برای غارت سرمایه‌داران است تا این چنین وانمود سازند که سرمایه با "جمعی" شدن و "اکثریتی" شدن جنبه "دموکراتیک" به خود گرفته است و به فکر "عامه" نیز می‌باشد. این یکی از عرصه‌های مبارزه ایدئولوژیک سرمایه‌داری با مارکسیسم لنینیسم است. ایجاد این توهم در بین توده مردم، اسلحه‌ای در دست سوسیال دموکراتها و آن چپنماهای دست راستی است که زحمتکشان را فریفته و آنها را بر علیه لنینیسم تحریک کرده و به دفاع از سرمایه‌داری و امپریالیسم "دموکراتیک" بکشانند.

صاحب اصلی کیست

شکل حقوقی شرکتهای سهامی طوری است که میلیونها دلار سرمایه شرکت که ۸۰ درصد آنرا تشکیل می‌دهد میان ده‌ها هزار نفر پخش است. بانکها نظارت این امر را بر عهده دارند که خریدار سهام از مقدار معینی سهام دریافت نکند. باین وسیله شرکت سهامی می‌داند که چه مقدار سهام به چه نسبتی میان مردم تقسیم شده است. در راس شرکت مدیرانی ناظر بر کارها هستند و به ریسک در بازار بورس با سرمایه مردم دست می‌زنند که خود فقط بیست درصد سهام را در اختیار دارند. آنها در این شکل "دموکراتیک" شرکتهای قادرند با تسلط بر ۲۰ درصد سهام ۸۰ درصد بقیه را کنترل کنند. زیرا تقسیم سهام به نحوی خواهد بود که حتی زد و بند و یا

ادامه دز صفحه ۸

دین افیون توده‌هاست

حزب کمونیست کارگری "یک جریان منحرف اکونومیستی یا حزبی برای نفی حزب (۲)"

که جنبش صد در صد کارگری بخودی خود می تواند
ایدئولوژی مستقلی برای خویش تنظیم کند و تنظیم
می کند و تنها باید کارگران "سرنوشت خود را از دست
رهبران خارج کنند". کائوتسکی آن زمان که هنوز
مارکسیست بود در انتقاد به طرح برنامه سوسیال
دموکراتهای اتریشی که همین حرفها را تحویل
روشنفکران می دادند آورد: "بسیاری از ناقدین
رویزیونیست ما تصور می کنند که گویا مارکس مدعی
بوده است که تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی نه تنها
شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیماً
معرفت (تکیه کلام از کائوتسکی) بلزوم آنرا هم
بوجود می آورد. اینست که این ناقدین اعتراض
می نمایند که چطور کشور انگلیس، که سرمایه داری در
آن از همه کاملتر است، بیش از همه از این معرفت دور
است. از روی این طرح ممکن است چنین تصور کرد که
کمیسیون تنظیم کننده برنامه اتریش هم با این نظر
باصطلاح ارتدکسال مارکسیستی که بطرز فوق الذکر رد
می شود، شریک است. در این طرح گفته می شود: "هر
قدر تکامل سرمایه داری بر کمیته پرولتاریا می افزاید
همانقدر هم پرولتاریا ناگزیر می گردد و امکان حاصل
می نماید بر ضد سرمایه داری مبارزه کند. پرولتاریا رفته
رفته درک می کند" که سوسیالیسم ممکن بوده و
ضروری است. هرگاه چنین رابطه ای قابل شوم،
آنوقت بنظر می آید که معرفت سوسیالیستی نتیجه ناگزیر
و مستقیم مبارزه طبقاتی پرولتاریا است. و حال آنکه
این بهیچوجه صحیح نیست. بدیهست که سوسیالیسم،
بمثابه یک آموزش، همانقدر در روابط اقتصادی
کنونی ریشه دارد که مبارزه طبقاتی پرولتاریا در آن
ریشه دارد و عیناً نظیر این مبارزه طبقاتی همانقدر هم از
مبارزه علیه فقر و مسکنت توده ها، که زائیده
سرمایه داری است، ناشی می گردد، لیکن سوسیالیسم و
مبارزه طبقاتی یکی زائیده دیگری نبوده، بلکه در کنار
یکدیگر بوجود می آیند - و پیدایش آنها معلول
مقدمات مختلفی است. معرفت سوسیالیستی کنونی
فقط بر پایه معلومات عمیق علمی می تواند پدیدار
ادامه در صفحه ۵

سوسیالیسم به موازات جنبش کارگری و مستقل از آن

لنین می گفت: "در روسیه نیز آموزش تئوریک سوسیال
دموکراسی کاملاً مستقل از رشد خود بخودی جنبش
کارگری و بمثابة نتیجه طبیعی و ناگزیر تکامل فکری
روشنفکران انقلابی سوسیالیست بوجود آمده است."
اکونومیستها در مقابل نظریه سازمان انقلابیون حرفه ای
که حزب طبقه کارگر بود و باید رهبری سیاسی جنبش
طبقه کارگر را بعهده می گرفت از "مبارزه در راه
اقتصاد" بمنزله اقتصاد اساس نهضت، یا عبارت دیگر
"کارگران برای کارگران" صحبت می کردند. آنها با
اعتقاد به "ماتریالیسم اقتصادی" سیاست را همواره
مطیعانه پیرو اقتصاد تبلیغ می کردند. آنها هوادار
"نهضت صد در صد کارگری" و مخالف هرگونه
روشنفکر طبیعتاً کمونیست هستند. می گویند باید
جنبش کارگری را بحال خودش گذاشت تا از درون آن
حزب خود، رهبران خود، جنبش اجتماعی خود را
بوجود آورند. آنها به نفی حرکت مستقل عامل ذهنی که
محصول تکامل تاریخی مقوله علوم است می پردازند.
مثل اینکه بدون پیشرفت علوم در عرصه های شیمی،
فیزیک، طبیعی، اقتصاد می شد از پیروزی ماتریالیسم
دیالکتیک سخن گفت. پیشرفت علوم چه رابطه
مستقیمی با حرکت جنبش اجتماعی طبقه کارگر دارد؟
فلاسفه و دانشمندانی که خود پایه پیدایش دانش
ماتریالیسم دیالکتیک گردیدند خود پیش تر از عمر
طبقه کارگر حضور داشته و در تکامل این علوم
کوشیده اند.
لنین می گفت اکونومیستها: "که هرگونه سر فرود آوردن
در مقابل جنبش خود بخودی کارگری، هرگونه کوچک
کردن نقش "عنصر آگاه" یعنی نقش سوسیال
دموکراسی، در عین حال معنایش - اعم از این که
کوچک کننده بخواهد یا نخواهد. تقویت نفوذ
ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است. همه کسانی که
از "مبالغه در ارزیابی ایدئولوژی" و از پر بها دادن به
نقش عنصر آگاه و غیره سخن می رانند، خیال می کنند



تقلب در ترازنامه مالی و ورشکستگی انحصارات آمریکائی

خوانندگان محترم توفان حتماً در ماههای اخیر اخبار
مربوط به ورشکستگی کنسرنهای آمریکائی در بازار
بورس و تقلب آنها در ترازنامه های مالی شرکتیهای
خویش را شنیده اند؟ حتماً نیز شنیده اند که این
ورشکستگی بزرگترین ورشکستگی تاریخ
آمریکاست؟ ولی آنچه را که خوانندگان ما از آن بی
اطلاع هستند و یا بخشی از آنها مسلماً از آن بی اطلاع
هستند نظریه لنین و بزبان دیگر لنینیستهاست که در
سال ۱۹۱۶ در زیر سانور تزارهای روس نوشته و
منتشر شده است. هر روز که می گذرد صحت و لنینیسم
و دید روشن و واقعیه و مارکسیستی لنین بیش از روز
پیش عیان می گردد. ما قبل از اینکه به تحلیل خود در
مورد این شرکتها پرداخته و اسناد مهمی را که منتشر
شده است به خوانندگان ارائه دهیم از آنها دعوت
می کنیم نخست نقل قول طولانی زیر را در مورد چنین
شرکتی در اثر جاودانی لنین مطالعه کنید تا به نقاط
تشابه آن با وضعیت فعلی پردازیم.

امپریالیسم بالاترین مرحله
سرمایه داری و طفیلیگری
"تاریخ پیدایش سرمایه مالی و مضمون این مفهوم
ادامه در صفحه ۱۰"

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت www.toufan.org نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر
ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صمیمی، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را
در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود
پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست
همگان برسانیم.

TOUFAN حساب بانکی
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران